

آی‌شمن در اورشلیم

گزارشی در باب ابتدال شر



آی‌شمن در اورشلیم

گزارشی در باب ابتدال شر

نویسنده: هانا آرنت

مترجم: زهرا شمس

EICHMANN IN JERUSALEM
Copyright © Hannah Arendt, 1963, 1964
Introduction copyright © Amos Elon, 2006
All rights reserved including the right of
reproduction in whole or in part in any form.
This edition published by arrangement with Viking,
an imprint of Penguin Publishing Group, a division
of Penguin Random House LLC.
Cover Image by Milli John
Persian translation © Borj Books, 2020
Borj Books is a division of Houpaa Publication.

.....
نشر برج در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری
نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این
کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن،
Penguin Random house خریداری کرده است.
انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی ناشران و
مترجمان دیگر مخالف عرف بین‌المللی و اخلاق حرفه‌ای
نشر است.



مناطق تحت کنترل آلمان نازی (در نوامبر ۱۹۴۲) با رنگ طوسی تیره نشان داده شده‌اند.

سرشناسه: آرنه، هانا، ۱۹۰۶ - ۱۹۷۵ م.

Arendt, Hannah

عنوان و نام پدیدآور: آیشمن در اورشلیم، گزارشی در باب ابتذال شر /

نویسنده هانا آرنه؛ مترجم زهرا شمس.

مشخصات نشر: تهران: برج، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۳۷۶ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۶۴۷۷-۳-۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی:

Eichmann in Jerusalem; a report on the banality of evil.

موضوع: آیشمان، آدولف، ۱۹۰۶ - ۱۹۶۲ م.

موضوع: Eichmann, Adolf

موضوع: قتل عام یهودیان، ۱۹۳۹-۱۹۴۵ م.

موضوع: Holocaust, Jewish (1939-1945)

موضوع: محاکمه‌های جنایت‌های جنگ -- بیت المقدس

موضوع: War crime trials -- Jerusalem

شناسه افزوده: شمس، زهرا، ۱۳۶۷ - ، مترجم

رده بندی کنگره: DD۲۴۷

رده بندی دیویی: ۳۴۱/۴۱

شماره کتابشناسی ملی: ۵۹۶۷۵۰۲

آیشمن در اورشلیم

گزارشی در باب ابتذال شر

نویسنده: هانا آرنه

مترجم: زهرا شمس

ویراستار: مریم خدادادی

مدیرهنری: فرشاد رستمی

صفحه‌آرا: نسیم نوریان

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه‌پرداز اندیشه

چاپ دوم: ۱۳۹۹

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۵۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۶۴۷۷-۳-۸

نشر برج
BORJ

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون

کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.

سندوق پستی: ۸۸۹۹۸۶۲۲ تلفن: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵

• همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر برج محفوظ است.

• نشر برج شاخه‌ی بزرگسال نشر هوپا است.

• هر گونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در

قالب بخش‌هایی از آن، مجاز است.

فهرست

یادداشت مترجم	۹
پیشگفتار. تکفیر هانا آرنت	۱۳
یک. سرای عدالت	۲۳
دو. متهم	۴۷
سه. متخصصی در باب مسئله‌ی یهود	۶۵
چهار. اولین راه‌حل: اخراج	۸۹
پنج. راه‌حل دوم: تجمیع	۱۰۳
شش. راه‌حل نهایی: کشتار	۱۲۱
هفت. کنفرانس وانزه، یا پونتییوس پیلاطس	۱۵۵
هشت. وظایف یک شهروند قانون‌مدار	۱۸۳
نُه. اخراج‌ها از رایش-آلمان، اتریش و ممالک تحت‌الحمایه	۲۰۱
ده. اخراج‌ها از اروپای غربی؛ فرانسه، بلژیک، هلند، دانمارک، ایتالیا	۲۱۳
یازده. اخراج‌ها از بالکان-یوگسلاوی، بلغارستان، یونان، رومانی	۲۳۵
دوازده. اخراج‌ها از اروپای مرکزی؛ مجارستان و اسلواکی	۲۵۱
سیزده. مراکز کشتار در شرق	۲۶۵
چهارده. شواهد و شهود	۲۸۱
پانزده. حکم دادگاه، تجدیدنظرخواهی و اعدام	۲۹۷
سخن آخر	۳۱۹
کتابشناسی	۳۴۹
نمایه	۳۵۳

یادداشت مترجم

کتابی که در دست دارید، با تأخیری قریب به شصت سال به دست مخاطب فارسی‌زبان می‌رسد، اما رنگ‌وبوی کهنگی ندارد. اغلب مسائل و پرسش‌هایی که هانا آرنت در گزارش خود از محاکمه‌ی آدولف آیشمن، یکی از مأموران ارشد رژیم نازی در اجرای سیاست راه‌حل نهایی، به بحث می‌گذارد هنوز پیش روی ماست و پاسخ درخوری نیافته است. آرنت، به پشتوانه‌ی نظریاتی که قبلاً در عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتار مطرح کرده بود، در این کتاب از «شر» نوظهوری سخن می‌گوید که نه از خبث‌طینت فرد، بلکه از هزارتوی بوروکراسی مدرن سرچشمه می‌گیرد، جنایات هولناک و فراگیری که خلاف جرائم عادی، تحت حمایت قانون انجام می‌شوند، قدرت افسارگسیخته‌ای که اطاعت از آن ضامن بقای شهروندان و زمینه‌ساز پیشرفت شغلی و اجتماعی آن‌هاست، اما وجودشان را از اندیشه و وجدان تهی می‌کند. در این شرایط، هر فرد عادی می‌تواند دست به جنایت بزند بی‌آنکه حتی لحظه‌ای به معنا و آثار هولناک عمل خود «فکر» کند یا به «داوری» افعال خود بنشیند. تفسیری که آرنت از شخصیت آدولف آیشمن در گزارش خود ارائه کرد مبتنی بر همین اندیشه بود و فرض رایج «هیولا» بودن شخصیت‌هایی مانند او را عمیقاً به چالش می‌کشید. از سوی دیگر، رهبران اسرائیل قصد داشتند با ربودن و محاکمه‌ی آیشمن به‌عنوان «مغز متفکر دستگاه کشتار رژیم نازی»، اسرائیل را تنها ملجأ و دادخواه حقیقی

یهودیان جهان جلوه بدهند، اما تأکید آرنت بر ایرادات اساسی این «دادگاه نمایشی» و پشتیبانی او از ایده‌ی محاکمه‌ی آیشمن در یک دادگاه بین‌المللی، شیرازه‌ی برنامه‌ی اسرائیل را تا حد زیادی از هم گسیخت.

علاوه بر این، آرنت در خلال گزارش خود، بُعد نسبتاً ناشناخته‌ای را از نقش «شوراهای یهود» در هولوکاست ارائه کرد که به‌رغم گذشت بیش از نیم قرن، همچنان جنجالی است و اشاره به آن می‌تواند گوینده را در مظان اتهام رایج «یهودستیزی» قرار بدهد. او معتقد بود فساد و سقوط اخلاقی تمام‌عیار رژیم نازی، مانند ویروسی خانمان‌سوز، نه تنها دولت‌ها و مردمان سایر کشورهای اروپا، بلکه حتی جوامع یهودی را نیز مبتلا کرده بود، چنان‌که رهبران یهودی تصور می‌کردند همکاری با نازی‌ها راهکاری ناخوشایند اما لازم برای نجات یهودیان است. همان‌طور که آموس ایلون (در پیشگفتار کتاب حاضر) اشاره کرده، پرداختن به این موضوع آرنت را آماج حملات گسترده، به‌خصوص از سوی صهیونیست‌ها، قرار داد. حتی چند نفر از دوستان قدیمی آرنت، نقد او به عملکرد رهبران یهودی را مقصرشناختن و تخطئه‌ی قربانیان تلقی و با او قطع رابطه کردند. صهیونیسم برای تثبیت اصول و تحقق اهداف درازمدت خود، لاجرم تنها پذیرا و مبلغ روایتی از تاریخ بود که یهودیان را «قربانیان ازلی و ابدی» نشان بدهد، پس جای تعجب نداشت که هواداران آن، از آرنت - زنی «یهودی» که سال‌ها پیش راه خود را از آنان جدا کرده بود و اکنون می‌خواست روایتی واقعی و بدون جانب‌داری از تاریخ هولوکاست به دست بدهد - دشمن بسازند و علیه او اعلام جنگ کنند.

طی دهه‌های اخیر، عنوان فرعی این کتاب یعنی «ابتدال شر» آن قدر در مباحث سیاسی به کار برده شده که حتی راه خود را به زبان عامه و روزمره نیز باز کرده است. در عین حال، فراهم‌نبودن ترجمه‌ی فارسی آیشمن در اورشلیم و نقل قول‌های پراکنده از جای جای کتاب، باعث شده است که این اصطلاح بسیاری اوقات در معنا و بستر صحیح خود به کار نرود و بعضاً مصادره به مطلوب شود. آرنت پس از ارائه‌ی گزارش مفصل خود از روند شکل‌گیری و اجرای «راه‌حل نهایی» و تحلیل شخصیت آیشمن و نقش دقیق او در این روند، عبارت «ابتدال شر» را به‌عنوان جمع‌بندی، در آخرین جمله از آخرین بخش گزارش خود به کار می‌برد. پس طبیعی است که

درک دقیق مقصود او جز با خواندن کل گزارش ممکن نیست. امیدوارم انتشار این ترجمه، گام نخست در این مسیر باشد.

در خصوص متن، توضیح یک نکته لازم است: کلمات یا عبارات داخل قلاب [...] اضافات نویسنده‌اند و در متن انگلیسی نیز داخل قلاب آمده‌اند، اما کلماتی که بعضاً داخل آکولاد {...} می‌بینید، اضافات شکلی مترجم‌اند که تنها با هدف تسهیل خواندن متن افزوده شده‌اند.

از نشر برج متشکریم که بالاخره فرصت انتشار این کتاب را فراهم کرد، آن‌هم با احترام به کپی‌رایت. از ماهان سپهری‌فر، مریم خدادادی، محمدمصطفی بیات، زوبین نصیری و امیر خضرائی‌منش هم ممنونم که هریک، ترجمه را از زاویه‌ی دید خود خواندند و با دقت نظرشان به بهبود کیفیت آن کمک کردند.

زهرا شمس

پیشگفتار. تکفیر هانا آرنت^۱

آموس ایلون

در دسامبر ۱۹۶۶، آیزایا برلین، فیلسوف و محقق برجسته‌ی تاریخ اندیشه، میهمان دوستش، ادmond ویلسون، ادیب مشهور آمریکایی بود. مدخلی در دفتر یادداشت‌های روزانه‌ی ویلسون به بحث میان این دو اشاره دارد. ویلسون ذکر کرده است که برلین «خشمگین می‌شود و گاهی علیه برخی افراد، جانب‌داری غیرمنطقی» از خود نشان می‌دهد، «برای مثال علیه هانا آرنت، به‌رغم آنکه هرگز کتاب او درباره‌ی آیشمن را نخوانده است». در خاطره‌ای در مجله‌ی ییل ریویو^۲ در سال ۱۹۸۷، برلین دقیقاً همین اتهام را علیه ویلسون مطرح کرد و در سال ۱۹۹۱، در مصاحبه‌ای با ویراستار کتاب خاطرات ویلسون، در این باره توضیح داد.^۳ ما از نتیجه‌ی این بحث بی‌خبریم. فقط یک چیز را می‌دانیم: با اینکه بیش از سه سال از چاپ اول آیشمن در اورشلیم: گزارشی در باب ابتدال شر به قلم هانا آرنت گذشته بود، جنگ داخلی‌ای که این کتاب در میان روشنفکران ایالات متحده و اروپا به راه انداخته بود، هنوز غلیان و جوشش داشت. آنتونی گرفتون^۴ بعدها در وصف مباحثه‌ای که خانواده‌ی خود او و دیگر خانواده‌های نیویورک را به تلاطم انداخته بود، نوشت که هیچ موضوعی به اندازه‌ی مجموعه‌مقالات هانا آرنت در مجله‌ی نیویورکر درباره‌ی محاکمه‌ی آیشمن و کتابی که بر مبنای این مقالات شکل گرفت، نتوانست به این اندازه توجه و بحث

۱. این پیشگفتار، بخش اول مقاله‌ای از آموس ایلون با همین عنوان است. -م.

2. Yale Review

3. Lewis M. Dabney, editor, and Edmund Wilson, *The Sixties* (New York: Farrar Straus & Giroux, 1993), pp. 560, 562. Also see Seyla Benhabib, *The Reluctant Modernism of Hannah Arendt* (Thousand Oaks, CA: Sage Publications, 1996).

و نیز مقاله‌ی «Arendt in Zion» به قلم ایدیت زرتال (از دانشگاه تل‌آویو) که در کنفرانسی بین‌المللی درباره‌ی آرنت در شهر پوتسدام ارائه شد.

4. Anthony Grafton

دوستی، فرهیختگی و خون‌گرمی‌اند. مکاتبات آرنت با بلوخر، علاوه بر این، سابقه‌ای از مکالمات آتشین یک عمر زندگی است، از ازدواجی که در روزهای تیره‌وتار، برای این دو پناهنده‌ی تحت تعقیب، گریزگاهی امن بود. «هنوز برایم باورنکردنی است که هم توانسته‌ام عشقی بزرگ را به دست بیاورم و هم درکی از هویت شخصی خودم...»^۱ با این حال، داشتن هریک را مدیون آن دیگری‌ام، و حالا بالاخره می‌دانم که خوشبختی چیست.^۲ این جملات را آرنت در سال ۱۹۳۷ خطاب به بلوخر نوشته است؛ در نامه‌ای که یکی از فوق‌العاده‌ترین نامه‌های عاشقانه‌ی قرن بیستم است.

این نامه‌ها بر اندیشه‌ی او و برخی احساسات شخصی‌اش که در خلق آیشمن در اورشلیم دخیل بوده‌اند، پرتو بسیار جالبی می‌افکند. آرنت به ماری مک‌کارتی می‌نویسد: «تو تنها خواننده‌ای بودی که چیزی را فهمیدی که هرگز نمی‌توانستم به شکل دیگری به آن اعتراف کنم، اینکه این کتاب را در حال عجیبی از خلسه نوشتم». درست مثل زندگی‌نامه‌ای به نام رائل فارن‌هاگن: زندگی یک زن یهودی^۱ که آرنت پیش از مهاجرت به ایالات متحده‌ی آمریکا آن را نوشت، آیشمن در اورشلیم هم اثری به‌شدت شخصی بود. نوشتن این اثر به او کمک کرد تا بخش کوچکی از یک بار سهمگین را زمین بگذارد. همان‌طور که برای ماری مک‌کارتی نوشت، این یک «*cura posterior*» بود، مداوای دیرهنگام دردی که به‌عنوان یک یهودی، صهیونیست سابق و آلمانی سابق، بر دوش آرنت سنگینی می‌کرد.^۲

ت‌ز اصلی آیشمن در اورشلیم (نه‌چندان به‌جا) در عنوان فرعی کتاب خلاصه شده بود. پیگیری جدال‌های پرتب‌وتاب چهار دهه‌ی پیش، غریب و گاهی سرسام‌آور است. آبروینگ هاو^۳ در خاطراتش ادعا کرده که یکی از دلایل به‌راه‌افتادن این جنجال در آمریکا، احساس گناه بود؛ احساسی فراگیر و مهارناشدنی که (تا آن زمان) به‌ندرت در ملأعام مطرح شده بود. به همین دلیل، هاو معتقد بود که از دل تقابل با آرنت، نتیجه‌ی خوبی بیرون آمده است.

1. Rachel Varnhagen: *The Life of a Jewish Woman*

۲. همچنین نگاه کنید به زندگی‌نامه‌ی معتبر زیر:

Elisabeth Young-Bruehl, *Hannah Arendt: For the Love of the World* (New Haven: Yale University Press, 1982).

3. Irving Howe

جدی برانگیزد. سه سال از انتشار کتاب گذشته بود و هنوز بر سر آن اختلافات تلخی وجود داشت. هیچ کتاب دیگری را نمی‌شد به خاطر آورد که چنین جوش‌وخروشی به پا کرده باشد. ظاهراً هسته‌ی ذی‌نفوذ^۱ یهودیان در آمریکا، نوعی تکفیر علیه نویسنده‌ی این کتاب به راه انداخته بودند. این جنجال هرگز به معنای واقعی کلمه حل‌وفصل نشده است. جنجال‌هایی از این دست، غالباً مدتی آرام می‌گیرند، آهسته در گوشه‌ای به جوشش ادامه می‌دهند و بعد، از نو فوران می‌کنند.

آیشمن در اورشلیم همچنان در اروپا هم خوانندگان و مفسران جدیدی را به خود جلب می‌کند. در اسرائیل، مدت‌ها بود که هولوکاست را صرفاً به چشم نقطه‌ی اوج خطی طولانی و لاینقطع از یهودستیزی، از فرعون و نبوکدنصر گرفته تا هیتلر و عرفات، می‌نگریستند - دیوید بن‌گوریون، معمار محاکمه‌ی نمایشی ۱۹۶۰ هم‌بین را می‌خواست - اما علاقه‌ی روزافزون جوانان به این کتاب، نشان‌دهنده‌ی جست‌وجوی نظرگاهی متفاوت است. اخیراً ترجمه‌ی عبری جدیدی از این کتاب منتشر شد و ستایش قابل توجهی را برانگیخت. در گذشته، مشکل بسیاری از اسرائیلی‌ها برای پذیرش کتاب آرنت، دوشادوش مشکلی دیگر بود؛ مشکلی که خود آرنت از همان ابتدا پیش‌بینی کرده بود: مشکل مواجهه‌ی اخلاقی و سیاسی با فلاکت فلسطینی‌هایی که از همه‌چیز محروم شده‌اند. فلسطینی‌ها هیچ مسئولیتی در برابر فروپاشی تمدن در اروپا نداشتند، اما در نهایت آن‌ها بودند که تقاضش را پس دادند. در اروپا، سقوط توتالیتاریسم کمونیستی در تجدید علاقه به کتاب آرنت سهیم بود. همچنین در چند سال اخیر، با انتشار مکاتبات پرتعداد آرنت با کارل یاسپرس، ماری مک‌کارتی، هرمان بروخ، کورت بلومنفلد، مارتین هایدگر، و هاینریش بلوخر (شوهر آرنت) این علاقه بیشتر شده است.^۲ تمامی این نامه‌ها گواه ظرفیتی نادر از

1. establishment

2. Hannah Arendt and Karl Jaspers, *Correspondence, 1926-1969*, edited by Lotte Kohler and Hans Saner, translated by Robert and Rita Kim-ber (New York: Harcourt Brace, 1992); Hannah Arendt and Mary McCarthy, *Between Friends*, edited by Carol Brightman (New York: Harcourt Brace, 1995); Hannah Arendt and Kurt Blumenfeld, "*in keinem Besitz verwurzelt*": Die Korrespondenz, edited by Ingeborg Nordman and Iris Philling (Nordlingen: Rotbuch, 1995); Hannah Arendt and Hermann Broch, *Briefwechsel 1946 bis 1951* (Frankfurt: Jdischer Verlag, 1996); Hannah Arendt and Heinrich Blücher, *Briefe 1936-1968*, edited by Lotte Kohler (Munich: Piper, 1996); and Hannah Arendt and Martin Heidegger, *Letters: 1925-1975*, edited by Ursula Ludz (New York: Harcourt, 2003).

نسبت به چهل سال پیش جنجال کمتری برمی‌انگیزد، چراکه نسل‌های جدیدی از اندیشمندان، با دیدی تازه و تعصب کمتر به دیگر آثار آرنت درباره‌ی تاریخ یهودیت، اسرائیل و صهیونیسم می‌نگرند.

آیشمن در اورشلیم را امروز در کنار این جستارهای دیگر می‌توان بهتر درک کرد. اغلب این جستارها مدت‌ها قبل از انتشار کتاب آیشمن، در نشریاتی مانند منورا ژورنال، هفته‌نامه‌ی آلمانی‌زبان پناهندگان به نام آتوفباوا^۱ که در نیویورک منتشر می‌شد، ریویو آو پالیسیکس، جبهه‌ی یهود، و مطالعات اجتماعی یهودی منتشر شده‌اند (البته برخی از این نشریات تعطیل شده‌اند).^۲ این جستارها به روشنی از این اعتقاد (که در کتاب آیشمن اغلب فقط به صورت ضمنی بیان شده) حکایت دارند که صهیونیسم هم مانند ناسیونالیسم‌های دیگر قرن نوزدهم، شرایطی را که در دل آن ظهور کرده، پشت سر گذاشته و به گفته‌ی آرنت، در معرض خطر تبدیل شدن به «شبحی زنده در میان ویرانه‌های زمانه‌ی ما»^۳ است. حدود یک دهه قبل از نوشتن کتاب آیشمن، آرنت هنوز شاگرد پرتبوتاب رهبر صهیونیست آلمانی، کورت بلومفلد (پدر «صهیونیسم مابعدهمگون‌سازی»)^۴ بود، و طرفدار مصالحه با فلسطینی‌ها، از طریق مصالحه‌ی سرزمینی یا ایجاد یک دولت دومتی مشترک و سکولار. اما در زمان نوشتن آیشمن در اورشلیم، آرنت کاملاً از این اتفاق نومید شده بود و در کمال اندوه، دهه‌ها جنگ و تنش خونین میان فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها را

1. Aufbau

۲. منتخب خوبی را که البته به هیچ‌وجه جامع نیست می‌توان در کتاب زیر یافت:

Ron H. Feldman, editor, *The Jew as Pariah. Jewish Identity and Politics in the Modern Age* (New York: Grove Press, 1978), essays written by Arendt between 1942 and 1966.

این کتاب همچنین شامل برخی از نامه‌های او به ویراستاران، پس از انتشار آیشمن در اورشلیم است، و همچنین مکاتبات مشهور او درباره‌ی این کتاب با گرشوم شولم.

۳. تأملی دوباره بر صهیونیسم، مجله‌ی منورا، جلد ۲۳، شماره‌ی ۲ (اکتبر-دسامبر ۱۹۴۵)، صفحه‌ی ۱۷۲.

۴. بخش قابل‌توجهی از یهودیان اروپا، به مرور زمان در جوامع اروپایی ادغام و با فرهنگ غالب جامعه‌ی خود همگون یا اسیملیه (assimilated) شدند. فرهنگ یهودی را کم‌وبیش کنار گذاشته و حتی برخی به مسیحیت گرویده بودند. چهره‌هایی مانند کورت بلومفلد و ریشارت لیخت‌هایم از چنین خانواده‌هایی می‌آمدند، اما تحت‌تأثیر ایده‌ی صهیونیسم بر پیشینه‌ی خود شوریدند. از نظر آن‌ها، همگون‌سازی یهودیان با جوامع اروپایی در واقع نوعی خودفربیی بود، چون همیشه بین یهودی و «جنتیل» فاصله و تفاوتی وجود داشته و خواهد داشت، حتی اگر یهودیان منکر آن باشند. آن‌ها معتقد بودند یهودیان اروپا باید از همگون‌سازی عبور کنند و در پی احیای هویت ملی یهودی خویش باشند. -م.

برخی اتهامات طرح‌شده علیه سبک نگارش و لحن نسخه‌ی اولیه‌ی کتاب که در نیویورک منتشر شد، موجه بودند و در چاپ کتاب برطرف شدند؛ مثلاً لقب «پیشوا»ی یهودیان که آرنت به لئو بک^۱ داده بود؛ اما اتهامات دیگر به‌وضوح غلط بودند. برای مثال، برخی ادعا می‌کردند که آرنت آیشمن را «تبرئه» و «یهودیان را محکوم» کرده است. او ابداً دست به چنین کاری نزده بود. برخلاف آنچه اغلب ادعا می‌شد، او به کلیت رسیدگی دادگاه نتاخته بود، بلکه فقط به لفاظی‌های ملودراماتیک دادستان کشور حمله کرده بود. آرنت از تعیین مجازات اعدام از سوی دادگاه حمایت می‌کرد، اما ترجیح می‌داد صورت‌بندی حکم به شکل دیگری باشد. برخلاف اتهامات رایج، آرنت هرگز مشروعیت برگزاری محاکمه‌ی آیشمن را در اسرائیل و توسط قضات اسرائیلی زیر سؤال نبرد. و باز برخلاف آنچه معمولاً می‌گویند، هیچ‌وقت قربانیان را «به‌خاطر کوتاهی در مقاومت»، مسئول کشتار خودشان ندانست. او در واقع داشت با تلخی به دادستان کشور حمله می‌کرد که جرئت کرده بود چنین ادعای سنگدلانه‌ای را مطرح کند. با وجود این، این اتهام راهش را حتی به دایرة‌المعارف جودایکا هم باز کرد.^۲ به همین سیاق، به دروغ او را متهم کردند که گفته است آیشمن با اشتیاق به «صهیونیسم» و حتی «یهودیت» گرویده است. این حرف‌های دست‌دوم که از منتقدی به منتقد دیگر می‌رسید، مبتنی بر ارجاعات غلطی از کتاب بود که انگار هیچ‌کس صحتشان را محک نمی‌زد. این مباحث به‌هیچ‌وجه محدود به حلقه‌های آکادمیک نمی‌شد، بلکه سر پیر و جوان را به خود گرم کرده بود: مورخان، فلاسفه، خبرنگارانی مانند پدر آنتونی گرفتون^۳، کشیش‌های مذاهب مختلف، بی‌خدایان، مبلغان مذهبی، و تبلیغات‌چی‌های حرفه‌ای. حمله‌ها اغلب به‌شدت شخصی بودند. نقدهای زیادی منتشر شدند که کاملاً جدی، مستند، منصفانه و مستدل بودند، اما نقدهای دیگری هم بودند که متعصبانه، آکنده از هتاکی‌های شخصی، عمیقاً مبتذل و در سطح نیش و کنایه‌های شخصی نوشته شدند. بی‌تردید این کتاب، حالا

۱. Leo Baeck: خاخام اعظم برلین در آلمان نازی بود. در فصل هفتم کتاب به او اشاره خواهد شد. -م.

۲. مدخل «آرنت، هانا (۱۹۰۶-۱۹۸۵)» به‌غلط بیان می‌کند که آرنت در کتاب آیشمن در اورشلیم، ادعا کرده است که «قربانیان، با کوتاهی‌شان در مقاومت، تا حدی مسئول کشته‌شدنشان بودند». او در هیچ‌جای کتاب چنین ادعایی نکرده است.

۳. ساموئل گرفتون (پدر آنتونی گرفتون که در ابتدای این مقاله به او اشاره شد) خبرنگار و ستون‌نویس نشریات مختلف از جمله نیویورک‌پست بود. -م.

نسبت به کتاب ابراز شد، شاید چون در خوانش و برداشت نخست، به نظر می‌رسید که انتقاد آرنت از رهبران محلی یهودی در اروپای اشغال شده به دست نازی‌ها، مؤید همان توصیفات کلیشه‌ی صهیونیستی از «یهودیان دیاسپورا»^۱ است: بره‌های سرسپرده و منفعلی که مطیع به مسلخ می‌رفتند.

از آن زمان تا کنون، چندی از منتقدان آرنت، از شر و شور گذشته‌ی خود ابراز ندامت کرده‌اند. عذرخواهی‌هایی از این قبیل، نخست زمانی شنیده شدند که آرنت از دنیا رفته بود. آرنت به هیچ «ایسم»ی پایبند نبود و به نظریه‌های فراگیر اعتماد نداشت. هوش و تیزبینی او در باب ماهیت شر سیاسی، شاید این روزها گوش شنوای بیشتری نسبت به زمان انتشار اولیه‌ی کتاب پیدا کند. از نظر او، «شر» لزوماً فقط از هیولاهای شیطانی سر نمی‌زند، بلکه افراد ابله و کودن هم می‌توانند مرتکب شر شوند و آثاری فاجعه‌بار بیافرینند. آرنت با بی‌توجهی به روشنفکری عرفی و هنجارهای آکادمیک، کماکان چهره‌ای فرهیخته و جذاب باقی مانده است. سی یا چهل سال پیش، معجون تحلیل اجتماعی، خبرنگاری، تأملات فلسفی، روان‌شناسی، تلمیح‌های ادبی و حکایت‌های موجود در بهترین آثار او، منتقدین را از جا به در می‌برد و آزارشان می‌داد؛ امروز اما افسونگر و گیراست.

پیش‌بینی می‌کرد. آرنت در دهه‌ی ۱۹۳۰ نقدی شبیه به آنچه در این کتاب به عملکرد یودنرات {شوراهای یهود} در گتوها وارد کرده، درخصوص «توافق‌نامه‌ی انتقال کالا» بین صهیونیست‌ها و نازی‌ها مطرح کرده بود. این توافق‌نامه به یهودیان آلمانی امکان می‌داد برخی اموال توقیف‌شده‌ی خود را با نرخ تسعیر به‌شدت غیرمنصفانه به فلسطین انتقال بدهند، اما با تلاش‌هایی که برای بایکوت کالاهای آلمانی از سوی یهودیان کل جهان انجام می‌شد به‌شدت تعارض داشت. از آنجاکه مهاجرت به فلسطین برای صهیونیست‌ها از اولویت بسیار بالایی برخوردار بود، آن‌ها این پیمان شکنی را به‌عنوان «ضرورت دیالکتیکی» توجیه کردند.

در این مقطع، آرنت دیگر حوصله‌ی کلنجار رفتن با هیچ جهان‌بینی‌ای^۱ را نداشت. او بیش از پیش از سیاست رسمی صهیونیست‌ها در فلسطین سرخورده و نومید شده بود، چون این سیاست نتوانسته بود به سازش مسالمت‌آمیز با مردم عرب دست یابد. او گسترش بنیادگرایی مذهبی و ناسیونالیستی در میان اسرائیلی‌ها را پیش‌بینی می‌کرد. این هشدارها در آن زمان، درست مثل کتابش درباره‌ی محاکمه‌ی آیشمن، تحریک‌کننده به نظر می‌رسیدند. استدلال آرنت هم مبنای اخلاقی داشت و هم مبنای عملی؛ او اصرار داشت که اسرائیلی‌ها باید قدرت و یا سرزمین را با اعراب فلسطین تقسیم کنند. اکنون که به گذشته می‌نگریم، هشدارهای او نشان از بصیرتی ژرف دارند. خوانندگان امروز شاید آمادگی بیشتری داشته باشند تا جستارهای آرنت و کتاب او درباره‌ی آیشمن را، صرفاً بر مبنای ارزش‌های خود این آثار، بپذیرند.

در بدو انتشار، کتاب آیشمن چنین وضعیتی نداشت. اکثر خوانندگان یهودی و بسیاری افراد دیگر از کوره در رفته بودند؛ چه دوستی‌ها که بر سر این ماجرا خاتمه یافت. همین چند وقت پیش، دیپلمات‌های اسرائیلی موفق شدند اتحادیه‌ی ضد افترای بنای بریت^۲ را قانع کنند که نقد صهیونیسم یا اسرائیل، شکلی از یهودستیزی است. برخی از حملات منتشرشده به کتاب آرنت، چنان خشم لجام‌گسیخته‌ای دارند که حیرت‌انگیز است. در اسرائیل، واکنش‌ها پیچیده‌تر و نقدهایی که مطرح می‌شد، نسبت به واکنش‌ها در آمریکا، بی‌سروصداتر بود. خشم بسیار کمتری

۱. Diaspora: کلمه‌ای با ریشه‌ی یونانی به معنای پراکنده‌شدن است و در معنای عام، به اقوام و گروه‌هایی اطلاق می‌شود که به‌اجبار از وطن خود خارج شده و در سرزمین دیگری زندگی می‌کنند. یهودیان اعتقاد دارند منطقه‌ای که فلسطین نامیده می‌شود، وطن تاریخی آن‌هاست و به همین دلیل به یهودیانی که در سراسر دنیا پراکنده شده‌اند، دیاسپورا می‌گویند. -م.

1. Weltanschauungen

2. Anti-Defamation League of B'nai Brith

«آه آلمان...»

شنیدنِ نطق‌هایی که از سرای تو بر می‌خیزد

انسان را به خنده می‌اندازد

اما هر که تو را می‌بیند، دست به چاقوی خویش می‌برد.»

برتولت برشت

یکی

سرای عدالت

«بیت هامیشپات»^۱ - سرای عدالت: این کلمات را مسئول انتظامات دادگاه به صدای بلند فریاد می‌زند و ما را از جا می‌پراند؛ دارد رسیدن سه قاضی را اعلام می‌کند که بدون کلاه‌گیس،^۲ با ردای سیاهی بر تن، از دری جنبی قدم به دادگاه می‌گذارند تا بر کرسی‌های خود در بالاترین جایگاه صحنه تکیه بزنند. در دو طرف میز طویل آن‌ها، که عنقریب با بی‌شمار کتاب و بیش از هزار و پانصد سند پوشانده خواهد شد، تندنویسان دادگاه جای گرفته‌اند. درست پایین جایگاه قضات، مترجمان نشسته‌اند که در گفت‌وگوهای مستقیم متهم یا وکیل مدافع او با دادگاه انجام وظیفه می‌کنند و اگر آن‌ها نباشند، متهم و همراهان آلمانی زبان وی، کم‌وبیش مانند تمام حضار، روند رسیدگی را به زبان عبری و از طریق مخابره‌ی ترجمه‌ی هم‌زمان دنبال می‌کنند که به فرانسوی عالی، به انگلیسی قابل تحمل، و به آلمانی کم‌دی محض و اغلب نامفهوم است. (با توجه به انصاف موشکافانه‌ای که بر همه‌ی تدارکات فنی این محاکمه حکم فرما بوده، این جزء خرده‌معماهای دولت تازه‌تأسیس اسرائیل است که به‌رغم درصد بالایی جمعیت آلمانی تبارش، نتوانسته برای تنها زبانی که متهم و وکیل مدافع

1. Beth Hamishpath

۲. بر سر گذاشتن کلاه‌گیس یکی از سنت‌های قدیمی قضات و وکلا در نظام قضائی انگلستان است که سابقه‌ی آن به حدود ۷۰۰ سال پیش برمی‌گردد، در آن زمان ردای بلند و کلاه‌گیس، لباس رسمی و معیار برای حضور در دربار محسوب می‌شد و حتی پارچه‌ی این ردهای بلند، به نشان نیابت از تاج و تخت در قضاوت و فیصله‌ی دعاوی، از طرف دربار به قضات اهدا می‌شد. از همین رو، این سنت به بسیاری از کشورهایی که زمانی تحت سلطه یا استعمار یا قیمومت بریتانیا بوده‌اند هم وارد شد و با توجه به قیمومت انگلستان بر خاک فلسطین و سرزمین‌های اشغالی، این سنت وارد نظام قضائی اسرائیل هم شده بود، اما به تدریج پس از تشکیل دولت اسرائیل و تأثیرپذیری بیشتر از نظام قضائی آمریکا، قضات اسرائیلی هم کلاه‌گیس از سر برداشتند و فقط ردای سیاه بر تن کردند. -م.

همکارانش را بدین سمت سوق می‌دهد که در گفت‌وگو با آیشمن از زبان مادری خود، یعنی آلمانی، استفاده کنند - یک برهان دیگر، اگر هنوز برهانی لازم باشد، بر استقلال رأی استثنائی او از افکار عمومی حاکم بر اسرائیل.

از همان ابتدا جای هیچ تردیدی نیست که قاضی لاندائو تعیین‌کننده‌ی حال و هوای و جو دادگاه است و تلاش می‌کند، تمام تلاشش را، تا اجازه ندهد که این محاکمه، تحت تأثیر علاقه‌ی دادستان به رفتارهای نمایشی، تبدیل به یک محاکمه‌ی نمایشی بشود. اما یکی از دلایلی که باعث می‌شود [قاضی لاندائو] همیشه موفق به این کار نشود، همین نکته‌ی مسلم و ساده است که روند رسیدگی دارد روی صحنه‌ای پیش روی حضار رخ می‌دهد، با آن فریاد طنین‌افکن مسئول انتظامات دادگاه در آغاز هر جلسه که بالا رفتن پرده‌های نمایش را به ذهن متبادر می‌کند. دادگاه در سالنی واقع در ساختمان نوساز بیت‌ها‌آم^۱ به معنای سرای مردم (که حالا گرداگردش را نرده‌های بلند احاطه کرده، از پایین تا بالا تحت حفاظت نیروهای تا بن دندان مسلح پلیس است و همه‌ی مراجعان در ردیفی از اتاقک‌های چوبی حیاط جلویی، استادانه تفتیش می‌شوند) برگزار می‌شود، و هرکسی که این سالن اجلاس را برای برگزاری دادگاه انتخاب کرده، اجرای یک تئاتر را در ذهن داشته است، تئاتری بی‌کم‌وکاست همراه با جایگاه تماشاچیان و بالکن، پیشگاه و صحنه، و درهای جانبی برای ورود بازیگران. دیوید بن‌گوریون، نخست‌وزیر اسرائیل، وقتی دستور ربودن آیشمن در آرژانتین و آوردن او به دادگاه منطقه‌ی اورشلیم را صادر می‌کرد تا بیاید و بابت نقشش در «راه‌حل نهایی برای مسئله‌ی یهود» بازخواست شود، محاکمه‌ای نمایشی را در ذهن داشت که بی‌شک صحنه‌ی چنین دادگاهی برای اجرای آن اصلاً جای بدی نیست. و بن‌گوریون، که به درستی «معمار دولت» خوانده می‌شود، صحنه‌گردان نامرئی این دادگاه باقی می‌ماند. بن‌گوریون حتی یک بار هم در یک جلسه از دادگاه شرکت نمی‌کند؛ او در دادگاه با صدای دادستان کل کشور، گیدیون هاوزنر^۲ سخن می‌گوید که در مقام نماینده‌ی دولت تلاش می‌کند، تمام تلاشش را، تا از ارباب خود اطاعت کند. و اگر تمام تلاش او، خوشبختانه، اغلب اوقات به ثمر نمی‌نشیند، دلیلش این است

→ است که سؤالات لازم را از شهود طرفین می‌پرسد و کشف حقیقت می‌کند. - م.

1. Beth Ha'am

2. Gideon Hausner

او می‌فهمند، یک مترجم آبرومند پیدا کند. تبعیض دیرینه علیه یهودیان آلمانی هم که روزگاری در اسرائیل بسیار چشمگیر بود، حالا دیگر چندان قوتی ندارد تا این کار به پایش گذاشته شود. تنها توجیهی که باقی می‌ماند، عاملی است حتی قدیمی‌تر و کماکان بسیار قدرتمند به نام «ویتامین پی» که اسرائیلی‌ها در حلقه‌های حکومتی و بوروکراسی، آن را «پارتی‌بازی» اطلاق می‌کنند. یک ردیف پایین‌تر از مترجمان که رو به یکدیگر و نیم‌رخ به حضار نشسته‌اند، اتاقک شیشه‌ای متهم و جایگاه شهود را می‌بینیم. نهایتاً در پایین‌ترین ردیف و پشت به حضار، دادستان و چهار دستیار او نشسته‌اند، و وکیل مدافع متهم که در هفته‌های اول، یک دستیار همراهی اش می‌کند. در رفتار قضات ابداً هیچ‌گونه حرکت نمایشی به چشم نمی‌خورد. راه‌رفتنشان بدون اداواصول است؛ توجهشان هوشیارانه، عمیق و طبیعی است و حین گوش دادن به حکایت این همه رنج، تحت تأثیر اندوه، آشکارا شدت می‌گیرد؛ کلافگی‌شان از تلاش دادستان برای کش دادن جلسات دادگاه، خودجوش و خوشایند است، و رفتارشان با وکیل مدافع شاید کمی بیش از حد مؤدبانه؛ گویی همواره به یاد داشتند که «در این نبرد طاقت فرسا، در محیطی بیگانه، دکتر سرواتیوس^۱ تقریباً یک‌تنه ایستاده بود»؛ بر خوردشان با متهم هم جای هیچ حرف‌و حدیثی باقی نمی‌گذارد. این سه مرد چنان شریف و صادق‌اند که وقتی می‌بینیم هیچ‌یک به وسوسه‌ی بزرگ نقش‌بازی کردن در این موقعیت تن نمی‌دهند، به هیچ‌وجه غافلگیر نمی‌شویم - وسوسه‌ی وانمودکردن به اینکه آن‌ها، که هر سه در آلمان متولد شده و تحصیل کرده‌اند، باید منتظر ترجمه از عبری به آلمانی بمانند. قاضی موشه لاندائو،^۲ رئیس دادگاه، برای پاسخ‌دادن به ندرت منتظر مترجم می‌ماند، اغلب در ترجمه مداخله می‌کند، اصلاح و تکمیلش می‌کند؛ به‌وضوح همین چند لحظه وقفه در چنین مسئولیت‌مرارت‌باری را قدر می‌داند. ماه‌ها بعد، در مرحله‌ی بازجویی متقابل از متهم،^۳ قاضی لاندائو حتی

۱. Robert Servatius: وکیل مدافع آیشمن در دادگاه اورشلیم بود. - م.

2. Moshe Landau

۳. در نظام قضائی ترافی، هر دو طرف دعوا یعنی دادستان (مدعی‌العموم) و وکیل مدافع متهم می‌توانند شهود خود را به دادگاه فراخوانند تا موضع خود را در دعوا تقویت کنند. هر شاهد، پس از ادای سوگند، ابتدا به سؤالات طرفی که او را به دادگاه فراخوانده پاسخ می‌دهد. سپس طرف مقابل دعوا یا قاضی دادگاه حق دارند این شاهد را مورد استنطاق یا بازجویی متقابل قرار بدهند تا واقعیت روشن‌تر شود یا نقاط ضعف شهادت وی نشان داده شود. در نظام تفتیشی (مانند نظام حقوقی ایران) چنین رویه‌ای رایج نیست و عموماً قاضی دادگاه -

که همه‌ی سؤالات را با دروغ پاسخ می‌دهد خسته شده است؛ حکمرانی ایشان، گوشه‌چشم‌های مداوم به حصار و حرکات نمایشی حاکی از غروری غیرطبیعی را مجاز می‌بیند، که البته این کارها نهایتاً در کاخ سفید به سرمنزل مقصود می‌رسد و رئیس‌جمهور ایالات متحده {جان اف. کندی} از «این اقدام عالی» تمجید می‌کند. عدالت اما چنین کارهایی را مجاز نمی‌داند؛ عدالت، خواهان خلوت است، عدالت آندوه را مجاز می‌شمرد، ولی غضب را نه، و حکم به پرهیزی کاملاً محتاطانه می‌دهد، پرهیز از لذت دلچسپ قراردادن خویش در مرکز توجه همگان. سفر قاضی لاندائو به این کشور {=آمریکا}، مدت کوتاهی پس از محاکمه، جز در میان چند سازمان یهودی که سفر به دعوت همان‌ها انجام شده بود، خبرساز نشد.

با وجود این، قضات هر قدر با ثبات قدمی مثال‌زدنی از قرارگرفتن در مرکز توجه روی می‌گرداندند، باز آن‌جا نشسته بودند، بر صدر جایگاهی مرتفع، رو به حصار، گویی بر صحنه‌ی یک نمایش. قرار بود حصار، نمایاننده‌ی کل جهان باشند و البته در هفته‌های نخست جمع حصار عمدتاً از خبرنگاران و جریده‌نویسانی تشکیل می‌شد که از چهار گوشه‌ی زمین در اورشلیم گرد هم آمده بودند تا شاهد پدیده‌ای به شورانگیزی دادگاه نورنبرگ باشند، جز آنکه این بار «قرار بود تراژدی یهودیان به صورت کلی، کانون توجه باشد». چون «اگر [آیشمن] را به جنایت علیه غیر یهودیان هم متهم می‌کنیم...» به این خاطر نیست که او {شخصاً} مرتکب این جنایات شده، بلکه در کمال شگفتی «به این خاطر است که ما قائل به هیچ نوع تفکیک قومیتی نیستیم».^۱ این حرف برای دادستانی که در حال ایراد سخنرانی آغازین خود است، مسلماً جمله‌ی دهان‌پُرکنی است؛ و البته بعداً مشخص شد که جمله‌ی کلیدی دادستانی در این پرونده، همین بوده است. چون سنگ بنای این پرونده، رنج‌هایی بود که یهودیان متحمل شده بودند، نه اعمالی که آیشمن {شخصاً} مرتکب شده بود. و به گفته‌ی آقای هاوونر، این تفکیک بی‌اهمیت است، چون «تنها یک مرد وجود داشته که تمام فکروذکرش متوجه یهودیان بوده، و نابودی آن‌ها کسب‌وکارش بوده، و نقشش در تشکیلات آن رژیم تبهکار، منحصر به یهودیان بوده است. آن مرد، آدولف

که رئیس این دادگاه همان قدر وفادارانه در خدمت عدالت است که آقای هاوونر در خدمت دولت اسرائیل. اقتضای عدالت این است که متهم تحت پیگرد قرار بگیرد، از او دفاع شود و در معرض قضاوت قرار بگیرد، و هر سؤال دیگری که شاید در ظاهر اهمیت بیشتری دارد - مثلاً اینکه «چطور چنین اتفاقی افتاد؟» و «چرا چنین اتفاقی افتاد؟»، این سؤال که «چرا یهودی‌ها؟» و «چرا آلمانی‌ها؟»، «نقش ملت‌های دیگر چه بود؟» و «جبهه‌ی متفقین تا چه حد در مسئولیت این ماجرا شریک است؟»، «یهودیان چطور توانستند به واسطه‌ی رهبران خود، در نابودی خود شریک شوند؟» و «چرا مانند بزه‌ای که با پای خود به مسلخ می‌رود، به استقبال مرگ رفتند؟» - باید مسکوت باقی بماند. عدالت، بر اهمیت {شخص} آدولف آیشمن، پسر کارل آدولف آیشمن پافشاری می‌کند، همان مردی که در آن اتاقک شیشه‌ای که برای حفاظت از جانش ساخته شده نشسته است: متوسط القامه است و قلمی و میان‌سال؛ موهای جلوی سرش ریخته، دندان‌هایش بدقواره و چشمانش نزدیک‌بین‌اند و در طول محاکمه گردن نحیفش را مدام به سمت جایگاه قضات دراز می‌کند (حتی یک بار هم رو به سوی حصار نمی‌چرخاند) و به‌رغم تیک عصبی‌ای که دهانش باید مدت‌ها پیش از آغاز این محاکمه دچار آن شده باشد، از سر استیصال اما اغلب با موفقیت، بر خود مسلط است. موضوع این محاکمه، اعمال شخص اوست نه مصائب یهودیان، نه مردم آلمان یا کل بشریت، و نه حتی یهودستیزی و نژادپرستی.

و شاید برای آن‌ها که طرز فکری مشابه با آقای بن‌گوریون دارند، عدالت یک «مفهوم انتزاعی» باشد، اما معلوم می‌شود که حکمرانی عدالت، از نخست‌وزیری با آن همه قدرت و اختیار، به مراتب سخت‌گیرانه‌تر است. حکمرانی جناب نخست‌وزیر، چنان‌که آقای هاوونر در نمایاندن آن ابداً فروگذار نمی‌کند، سهل‌گیرانه و مسامحه‌کارانه است؛ مجاز می‌بیند که دادستان طی برگزاری محاکمه، کنفرانس خبری و مصاحبه‌ی تلویزیونی برگزار کند (برنامه‌ی پخش محاکمه‌ی آیشمن که در آمریکا با پشتیبانی مالی شرکت گلیکمن^۱ تهیه شده، طبق معمول مدام با تبلیغ املاک و مستغلات قطع می‌شود)، و حتی فریادهای «خودجوش» جناب دادستان خطاب به گزارشگران حاضر در ساختمان دادگاه را مجاز می‌بیند - چون هاوونر از بازجویی متقابل آیشمن

۱. عبارات داخل گیومه، بخشی از سخنان گیدیون هاوونر در دادگاه است. به نظر می‌رسد آرنه به این نکته اشاره دارد که دادستان به‌جای توجه به اعمالی که آیشمن واقعاً مرتکب شده، بیشتر در پی آن است که ژستی فرزندآی بگیرد و اسرائیل را خون‌خواه تمام کشتگان هولوکاست جلوه بدهد. اعم از یهودی و غیر یهودی. -م.

مطلوبیت قانونی که ازدواج مختلط را ممنوع می‌کند اتفاق نظر دارند، و - همان طور که مقامات اسرائیل در خارج از دادگاه هم اذعان می‌کردند - عمدتاً به همین علت است که قانون اساسی مکتوب را (که لاجرم باید این قانون {احوال شخصیه} را به شکلی شرم‌آور بشکافد و بیان کند) نامطلوب می‌دانند. (فیلیپ گیلون^۱ اخیراً در نشریه‌ی جبهه‌ی یهود^۲ نوشت: «استدلالی که علیه ازدواج مدنی وجود دارد این است که در میان خاندان اسرائیل رخنه می‌افکند و یهودیان این کشور را از یهودیان دیاسپورا جدا می‌اندازد»). حال علتش هر چه که بود، بی‌شک ساده‌لوحی دادستان در محکوم‌کردن قانون ننگین نورنبرگ (مصوب ۱۹۳۵)، همان قانون نازی که ازدواج مختلط و رابطه‌ی جنسی میان یهودیان و آلمانی‌ها را ممنوع می‌کرد، شگفت‌انگیز بود. خبرنگاران آگاه‌تر، کاملاً به این وضع کنایه‌آمیز واقف بودند اما در گزارش‌های خود به آن اشاره نمی‌کردند. گمان می‌کردند حالا وقتش نیست به یهودیان بگوییم قوانین و نهادهای کشور خودشان چه اشکالاتی دارد.

اگر مخاطب این محاکمه قرار بود کل جهان باشد و اگر این نمایش قرار بود تصویر تمام‌نمای مصائب یهودیان را ترسیم کند، باید گفت که واقعیت نتوانست به پای این انتظارات و اهداف برسد. خبرنگاران بیش از دو هفته وفادار نماندند و پس از آن، تغییر فاحشی در ترکیب حضار دادگاه رخ داد. حالا قرار بود حضار از اهالی اسرائیل باشند، کسانی که یا جوان‌تر از آن بودند که داستان را بدانند و یا، مثل مورد یهودیان مشرقی،^۳ هرگز کسی داستان را برایشان تعریف نکرده بود. محاکمه قرار بود به آن‌ها نشان بدهد زندگی میان غیریهودیان یعنی چه، قانعشان کند که یک یهودی فقط در اسرائیل می‌تواند امنیت و حیات شرافتمندانه داشته باشد. (برای خبرنگاران، این درس را در جزوه‌ی کوچکی راجع به نظام حقوقی اسرائیل تشریح کرده بودند و به دستشان می‌دادند. نویسنده‌ی این جزوه، دوریس لانکین،^۴ رأی از دیوان عالی را نقل می‌کند راجع به دو پدر که «فرزندان خود را ربوده و به اسرائیل آورده بودند»

1. Philip Gillon

2. Jewish Frontier

۳. Oriental Jews: یا میزراحی، به یهودیانی گفته می‌شود که از تبار یهودیان بومی خاورمیانه و شمال آفریقا هستند؛ از جمله نوادگان یهودیان بابل از عراق و کردستان عراق امروزی، یهودیان سوریه، یهودیان یمن، یهودیان گرجستان، یهودیان کوهستان از داغستان و آذربایجان، یهودیان ایران و یهودیان بخارا از ازبکستان و تاجیکستان. - م.

4. Doris Lankin

آیشمن است». آیا منطقی نبود که تمام وقایع مربوط به مصائب یهودیان (که البته هرگز محل اختلاف نبودند) نزد دادگاه مطرح شود و بعد، دنبال مدارک و شواهدی بگردند که به نحوی آیشمن را به این رخدادها متصل کند؟ دادگاه نورنبرگ [به گفته‌ی هاوزنر]^۱ متهمانش را به «جنایت علیه اعضای ملل مختلف متهم کرده» و تراژدی یهودی را کنار گذاشته بود، به همین دلیل ساده که آیشمن آنجا حضور نداشت.

یعنی آقای هاوزنر واقعاً باور داشت که اگر دادگاه نورنبرگ آیشمن را در جایگاه متهم نشانده بود، توجه بیشتری به سرنوشت یهودیان نشان می‌داد؟ ابداً. او هم مانند تقریباً هرکس دیگری در اسرائیل، باور داشت که فقط یک دادگاه یهودی می‌تواند عدالت را در حق یهودیان جاری کند و این وظیفه‌ی یهودیان است که به قضاوت دشمنانشان بنشینند. به همین دلیل، حتی یک اشاره‌ی کوچک به تشکیل دادگاه بین‌المللی برای محاکمه‌ی آیشمن، نه بابت جنایت «علیه مردم یهود»، بلکه بابت جنایت علیه بشریت که بر پیکره‌ی مردم یهود ارتکاب یافته است، در اسرائیل با مخالفت تقریباً همگانی روبه‌رو می‌شد. آن لاف عجیب «ما قائل به هیچ نوع تفکیک قومیتی نیستیم» هم از همین جا می‌آید، که البته در اسرائیل چندان عجیب به نظر نمی‌رسید، اینجا قواعد شرع خاخامی بر احوال شخصیه (و نسب) شهروندان یهودی حاکم است و در نتیجه هیچ یهودی‌ای نمی‌تواند با یک غیریهودی ازدواج کند؛ ازدواجی که خارج از اسرائیل منعقد شده به رسمیت شناخته می‌شود، اما فرزندان حاصل از ازدواج‌های مختلط، قانوناً حرام‌زاده‌اند (فرزندان والدین یهودی که خارج از ازدواج متولد شوند مشروع هستند)، و اگر کسی مادر غیریهودی داشته باشد، نه می‌توان با او ازدواج کرد و نه اجازه‌ی دفن او را می‌دهند. توهین‌آمیز بودن این وضع، از ۱۹۵۳ به بعد محسوس‌تر شده است، چون از آن سال، بخش عمده‌ی صلاحیت قضائی در مسائل قانون خانواده را به دادگاه‌های سکولار محول کردند. زنان حالا می‌توانند ملک به ارث ببرند و در کل از وضعی برابر با مردان برخوردارند. از این رو بعید است که احترام به عقاید یا قدرت اقلیت مذهبی متعصب باعث شده باشد که دولت اسرائیل، در مسائل ازدواج و طلاق صلاحیت قضائی سکولار را جایگزین شرع خاخامی نکند. شهروندان اسرائیل، اعم از مذهبی و غیرمذهبی، ظاهراً در مورد

۱. در نسخه‌ی نیویورکر، عبارت مذکور داخل کمان ذکر شده است. - م.

دادگاه به آن‌ها دستور داده بود بچه‌ها را به مادرانشان که خارج از اسرائیل زندگی می‌کردند و حق حضانت بچه‌ها را داشتند، پس بدهند. و نویسنده - که افتخارش به این قانون ستایی^۱ محض، ابدأ کمتر از علاقه‌ی آقای هاوزنر به پیگیری قتل، حتی قتل قربانیان غیریهودی، نیست - این نکته را اضافه می‌کند: این حکم «به‌رغم این واقعیت صادر شد که سپردن بچه‌ها به حضانت و مراقبت مادرانشان، به معنای اعزام آن‌ها به نبردی نابرابر علیه عناصر متخاصم در دیاسپوراست»^۲. اما در میان حصار، به‌ندرت فرد جوان به چشم می‌خورد و نمی‌شد اسرائیلی‌ها را از یهودی‌ها تفکیک کرد. جمعیت مالا مال از «بازماندگان» بود، مردمانی میان سال و سال خورده، مهاجرانی از اروپا، مثل خود من، که هر چه بود و نبود را از بر بودند و حال و حوصله‌ی آموختن هیچ درسی را نداشتند و برای رسیدن به جمع‌بندی‌های خودشان هم قطعاً هیچ نیازی به این محاکمه نمی‌دیدند. همچنان‌که شاهی از پی شاهد دیگر می‌آمد و وحشتی بر وحشت دیگر تلنبار می‌شد، بازماندگان همان‌جا می‌نشستند و در جلوت به قصه‌هایی گوش می‌دادند که در خلوت - وقتی مجبور بودند با قصه‌گو روبه‌رو شوند - بعید بود بتوانند تحمل کنند. و هر چه «فلاکت یهودیان این نسل» بیشتر بر ملا می‌شد و خطابه‌های آقای هاوزنر آب‌وتاب بیشتری می‌گرفت، مردی که در اتاقک شیشه‌ای نشسته بود، رنگ‌پریده‌تر و شیخ‌ماندتر می‌شد، و انگشت‌تحدیر و فریاد «هیولایی که مسئول تمام این‌هاست آنجا نشسته!» هم نمی‌توانست رنگ حیات را به رخسارش بازگرداند.

دقیقاً همین جنبه‌ی نمایشی محاکمه بود که زیر وزن سهمگین قساوت‌هایی که موبه تن انسان سیخ می‌کرد، از هم پاشید. محاکمه و نمایش از این جهت به یکدیگر شبیه‌اند که هر دو با فاعل^۲ آغاز شده و پایان می‌گیرند، نه با قربانی. محاکمه‌ی نمایشی، حتی بیش از یک محاکمه‌ی معمولی، به ترسیم طرحی محدود و معین از اینکه چه کاری و چگونه انجام شده است، نیاز دارد. فقط کسی می‌تواند در کانون یک محاکمه قرار بگیرد که کاری را انجام داده است - از این جهت، مثل قهرمان یک نمایش - و اگر رنجی می‌کشد، باید بابت کاری رنج بکشد که مرتکب شده است، نه بابت رنجی که دیگران به خاطر او متحمل شده‌اند. و این را هیچ‌کس بهتر از رئیس

۲۹ جلد [که البته در واقع ۳۸ جلد بود] ذکر شده است... نام آدولف آیشمن در کل آن ۲۹ جلد ذکر نشده است... متشکرم، سؤال دیگری ندارم».

بنابراین، محاکمه هرگز تبدیل به نمایش نشد، اما برنامه‌ای که بن‌گوریون از ابتدا در ذهن داشت، یا به بیان دقیق‌تر، «درس»‌هایی که فکر می‌کرد باید به یهودی و جنتیل^۳، به اسرائیلی و عرب، و خلاصه به کل جهان آموخته شود، به واقعیت پیوست. قرار بر این بود که درس‌های استخراج‌شده از این برنامه، بسته به گیرنده، متفاوت باشد. بن‌گوریون قبل از شروع محاکمه، در قالب چندین مقاله سعی کرده بود توضیح بدهد که چرا اسرائیل متهم را ربوده است، و در همان مقالات طرح کلی این درس‌ها را ترسیم کرده بود. درسی که جهان غیریهودی باید می‌آموخت این بود: «ما می‌خواهیم در پیشگاه ملل جهان اثبات کنیم که میلیون‌ها انسان، چون از قضا یهودی بودند، و یک میلیون نوزاد، چون از قضا نوزادان یهودی بودند، به دست نازی‌ها به قتل رسیدند». یا به قول داور، نشریه‌ی حزب ماپای^۴ که آقای

1. Hans Frank

۲. Gentile: از ریشه‌ی لاتین gentilis به معنی تعلق به یک قبیله یا قوم واحد، اصطلاحی به معنای «غیریهودی» است و عمدتاً در میان خود یهودیان به کار می‌رود. مترجمان انگلیسی‌زبان، این کلمه را برابر کلمات عبری «گوی» (goy) یا «نُخری» (nokhri) به کار برده‌اند. کلمه‌ی جنتیل امروزه تا حدی تحقیرآمیز تلقی می‌شود و کلمات پیراسته‌تری مانند غیریهودی (non-Jewish) یا پیروان سایر مذاهب (people of other faiths) به کار می‌رود. -م.

۳. Mapai: (سرنام عبارت حزب کارگران سرزمین اسرائیل) حزب چپ میانه در اسرائیل بود که در سال -

1. legalism

2. doer

و کارخانه‌های صابون‌سازی، مقصدی هستند که یهودستیزی می‌تواند بدان جا ختم شود». درسی که می‌خواستند به یهودیانِ دیاسپورا بیاموزند هم به همین اندازه زائد بود، آن‌ها برای پذیرفتن خصومت جهانی علیه یهودیان، واقعاً به این فاجعه‌ی عظیم که یک‌سوم جمعیتشان را سر به نیست کرد، نیازی نداشتند. اعتقاد آن‌ها به ماهیت ابدی و فراگیر یهودستیزی، نه تنها از قضیه‌ی دریفوس^۱ به بعد زاینده‌ترین عامل ایدئولوژیک در جنبش صهیونیسم بود، بلکه آمادگی تبیین‌ناپذیر جامعه‌ی یهودیان آلمان را برای مذاکره با مقامات نازی در مراحل ابتدایی رژیم نیز جز با همین نکته نمی‌توان توضیح داد. (ناگفته پیداست که بین این مذاکرات و همکاری‌های بعدی یودنرات^۲ {با نازی‌ها} فاصله‌ی زیادی وجود داشت. هنوز پای هیچ مسئله‌ی اخلاقی‌ای به میان نیامده بود، فقط پای یک تصمیم سیاسی در میان بود که «واقع‌گرایی» اش جای بحث داشت: استدلالی که طرح می‌شد این بود که کمک «محسوس» بهتر از تقبیح «انتزاعی» است. این، رئال‌پولیتیک بدون رنگ و بوی ماکیاویلیایی بود و خطرات آن سال‌ها بعد روشن شد، پس از آغاز جنگ؛ وقتی همین تماس‌های روزمره میان سازمان‌های یهودی و بوروکراسی نازی، عبور کارگزاران یهودی از مغاک میان کمک

۱. قضیه‌ی دریفوس یکی از معروف‌ترین و مهم‌ترین رسوایی‌های سیاسی فرانسه و از مهم‌ترین نمونه‌های بی‌عدالتی قضائی و یهودستیزی در تاریخ معاصر است که در زمان خود، جامعه‌ی فرانسه را به شدت دوقطبی کرد. کانون ماجرا، یک سروان فرانسوی و یهودی‌تبار به نام آلفرد دریفوس بود که در سال ۱۸۹۴ به اتهام انتقال اسرار نظامی فرانسه به سفارت آلمان در پاریس، خائن شناخته و به حبس ابد محکوم شد و او را به جزیره‌ی شیطان فرستادند. چند سال بعد شواهدی به دست آمد و معلوم شد که جاسوس، فرد دیگری به نام استرهایز بوده، اما مقامات نظامی فرانسه این شواهد را پنهان کردند و دادگاه نظامی استرهایز را فوراً تبرئه، و حتی اتهامات جدیدی به دریفوس وارد کرد. در نهایت، نامه‌ی سرگشاده‌ی امیل زولا که به نام «متهم می‌کنم...!» (J'accuse...!) معروف شده است، موجی از حمایت به نفع دریفوس راه انداخت و دولت مجبور شد پرونده‌ی او را دوباره مورد رسیدگی قرار دهد. در سال ۱۸۹۹، دریفوس برای محاکمه‌ی مجدد به فرانسه برگشت. دادگاه دوباره او را مجرم شناخت و حکم به حبس ۱۰ ساله داد، اما دریفوس فوراً عفو و آزاد شد. در سال ۱۹۰۶، او از کلیه‌ی اتهامات تبرئه و به‌عنوان سرگرد در ارتش فرانسه منصوب شد. -م.

۲. Judenräte: یا «شورای یهود» یک سازمان یهودی-آلمانی در زمان جنگ جهانی دوم بود که به دستور دولت آلمان نازی تشکیل شده بود و زیرمجموعه‌های آن عمدتاً در گنوه‌های مناطق اشغالی آلمان در اروپا مستقر بودند. این شوراهای شاخص جوامع یهودی در هر گنوه، شهر یا منطقه تشکیل می‌شدند و به‌عنوان واسطه میان جامعه‌ی یهودیان و دولت نازی عمل می‌کردند. در جوامع یهودی کمتر از ۱۰ هزار نفر، تعداد اعضای این شوراهای معمولاً ۱۲ نفر بود و در جوامع بزرگ‌تر تا ۲۴ نفر. مهم‌ترین وظایف این شوراهای عبارت بود از سرشماری و گزارش تعداد یهودیان منطقه، تخلیه‌ی مناطق مسکونی، تحویل کارگران یهودی برای کار اجباری، مصادره‌ی اموال یهودیان و تحویل آن به مقامات دولت نازی و تحویل یهودیان برای اخراج و تبعید از کشور. -م.

بن‌گوریون رهبرش بود: «افکار عمومی جهان بدانند که فقط آلمان نازی مسئول نابودی شش میلیون یهودی اروپا نبود». و به بیان خود بن‌گوریون: «ما می‌خواهیم ملل دنیا این‌ها را بدانند... و باید خجالت بکشند». یهودیانِ دیاسپورا باید به خاطر می‌سپردند که یهودیت «با چهارهزار سال قدمت، با آن آفرینش‌های معنوی و مجاهدت‌های اخلاقی، با آن آمال و آرزوهای منجی طلبانه» همواره با «یک جهان متخاصم» روبه‌رو بوده است؛ اینکه یهودیان چنان تنزل یافته بودند که مثل بزه به مسلخ رفتند، و اینکه تنها تأسیس یک دولت یهودی به یهودیان قدرت داد که از خود دفاع کنند، چنان‌که در جنگ استقلال^۱ و در بحران کانال سوئز^۲ و تقریباً در هر رخداد روزمره‌ای در مرزهای ناآرام اسرائیل، همین کار را کرده‌اند. تفاوت میان قهرمانی اسرائیلی‌ها و نرمش از سر تسلیم یهودی‌ها باید به یهودیان خارج از اسرائیل نشان داده می‌شد، اما برای ساکنان اسرائیل هم درسی در نظر گرفته شده بود: «نسل اسرائیلی‌هایی که پس از هولوکاست بزرگ شده‌اند» در معرض خطر از دست‌دادن پیوندهایشان با مردم یهود، و به تبع آن، با تاریخ خود هستند. «ضروری است جوانان ما به یاد داشته باشند که چه بر سر مردم یهود آمد. ما می‌خواهیم که آن‌ها از تراژیک‌ترین واقعیت‌های تاریخمان آگاه باشند». در نهایت، یکی از انگیزه‌های دیگر برای کشاندن آیشمن به دادگاه، «پیداکردن بقیه‌ی نازی‌هاست؛ برای مثال، افشای روابط نازی‌ها با برخی حکام عرب».

اگر تنها توجیهات ربودن آدولف آیشمن و آوردن او به دادگاه منطقه‌ی اورشلیم فقط همین‌ها بود، محاکمه را اغلب موارد باید مردود تلقی کرد. این درس‌ها از برخی جهات زائد بودند و از برخی جهات دیگر، بی‌شک گمراه‌کننده. امروز به لطف هیتلر، یهودستیزی خوار و بی‌اعتبار شده است، شاید نه برای همیشه، اما فعلاً بی‌تردید چنین است، و دلیلش هم این نیست که یهودیان ناگهان محبوب‌تر از قبل شده‌اند، بلکه به قول خود آقای بن‌گوریون، اغلب مردم «پی برده‌اند که در روزگار ما، اتاق‌های گاز

→ ۱۹۶۸ در حزب کار ادغام شد. -م.

۱. جنگ اعراب و اسرائیل (۱۹۴۸) که اعراب آن را «تکبیت» می‌خوانند و اسرائیلی‌ها «جنگ استقلال»، پیرو صدور قطعنامه‌ی ۱۸۱ شورای امنیت سازمان ملل به راه افتاد و ارتش کشورهای عرب، به حمایت از اعراب فلسطین و برای پیشگیری از تشکیل دولت اسرائیل در خاک این کشور، وارد جنگ شدند. -م.

۲. بحران سوئز یا جنگ دوم اعراب و اسرائیل یا جنگ سینا، در سال ۱۹۵۶ و در پی حمله‌ی اسرائیل به مصر رخ داد. -م.

دست‌کشیدن از تأیید هویت خود پیش برود. و این کار بی‌جهت نیست. بیهوده و از سر سادیسیم محض نیست که سربازان اس‌اس، شکست قربانی را می‌خواهند. آن‌ها می‌دانند نظامی که موفق می‌شود قربانی خود را حتی قبل از به دار آویختن نابود کند... با فرسنگ‌ها فاصله... بهترین نظام برای نگاه‌داشتن کل یک ملت در یوغِ بردگی است. در بند تسلیم. هیچ چیز از صفوف منظم انسان‌هایی که مانند آدمک به‌سوی مرگ خود می‌روند، هولناک‌تر نیست» (روزهای مرگ ما، ۱۹۴۷).^۱ دادگاه هیچ پاسخی برای این سؤال بی‌رحمانه و احمقانه دریافت نکرد، اما یافتن پاسخ چندان هم دشوار نبود، کافی بود هرکس برای چند لحظه به تخیل خود اجازه‌ی تعمق در سرنوشت یهودیان هلندی را بدهد که در سال ۱۹۴۱، در محله‌ای قدیمی و یهودی‌نشین در آمستردام، جرئت کردند به یک دسته پلیس امنیت آلمانی حمله کنند. به تلافی این اقدام، چهارصدوسی نفر یهودی بازداشت و به معنای واقعی کلمه، تا سرحد مرگ شکنجه شدند، اول در بوخن‌والد و بعد در اردوگاه اتریشی ماوت‌هاوزن. ماه‌ها و ماه‌ها، هزار بار مردند و زنده شدند، و تک‌تک آن‌ها به حال برادران خود در آشویتس و حتی ریگا و مینسک حسادت می‌کردند. چیزهای زیادی وجود دارند که از مرگ به‌مراتب بدترند، و اس.اس. یقین حاصل می‌کرد که هیچ‌یک از این‌ها هرگز از ذهن و تخیل قربانیان چندان دور نباشد. از این حیث، در جریان محاکمه، عاملی که شاید بیش از هر چیز دیگر باعث تحریف حقیقت و حتی تحریف حقیقت یهودیان شد، همین تلاش عمدی بود برای آنکه فقط طرف یهودی ماجرا روایت شود. شکوه قیام‌گتوی ورشو و قهرمانی معدود افراد دیگری که مقاومت کردند، دقیقاً در سرباززدن آن‌ها از مرگ نسبتاً آسانی نهفته است که نازی‌ها عرضه می‌کردند؛ یعنی مرگ مقابل جوخه‌ی آتش یا در اتاق گاز. و شهودی که در دادگاه اورشلیم به مقاومت و طغیان، به «جایگاه ناچیزی که [مقاومت] در تاریخ هولوکاست داشت» شهادت دادند، یک بار دیگر این واقعیت را تأیید کردند که فقط جوانان قادر بوده‌اند «تصمیم بگیرند که نمی‌توانیم برویم و مثل گوسفند سلاخی بشویم».

در یک زمینه، انتظارات آقای بن‌گوریون از این محاکمه کاملاً نقش‌برآب نشد؛ محاکمه‌ی آیشمن واقعاً به ابزار مهمی برای پیدا کردن نازی‌ها و جنایت‌کاران دیگر

1. Les Jours de Notre Mort (1947)

به یهودیان برای فرار، و کمک به نازی‌ها برای بیرون‌کردن و اخراج یهودیان را به‌مراتب ساده‌تر کرد). همین اعتقاد، باعث ناتوانی مهلک یهودیان در تمیز دوست و دشمن شد، و یهودیان آلمانی هم تنها کسانی نبودند که به دلیل نامعلومی فکر می‌کردند همه‌ی جنتیل‌ها مثل هم‌اند و به همین خاطر، دشمنشان را دست‌کم می‌گرفتند. اگر نخست‌وزیر بن‌گوریون، که عملاً رئیس دولت یهود بود، قصد داشت این سنخ از «آگاهی یهودی» را تقویت کند، سخت در اشتباه بود؛ چون تغییر این ذهنیت، درواقع یکی از پیش شرط‌های ناگزیر برای حاکمیت ملی^۱ اسرائیل است، که طبعاً از یهودیان مردمی در میان مردمان، ملتی در میان ملت‌ها، دولتی در میان دولت‌ها ساخته است، که وابسته به تکثر است و تکثرگرایی، دوگانه‌ی دیرینه‌ی یهودی-جنتیل را که متأسفانه پشتوانه‌ی مذهبی دارد، دیگر مجاز نمی‌داند.

در تضاد میان قهرمانی اسرائیلی‌ها و نرم‌خویی از سر تسلیم یهودی‌ها در مقابل مرگ - سروقت رسیدن به نقاط جابه‌جایی، پیاده‌روی با پای خود تا محل اعدام، حفر قبرهای خود، برهنه شدن و تلّی مرتب و منظم از لباس‌های خود ساختن، و کنار هم درازکشیدن به انتظار شلیک گلوله - نکته‌ی نغزی وجود داشت و دادستان هم بر آن تأکید می‌کرد و از تک‌تک شهود می‌پرسید «چرا اعتراض نکردی؟»، «چرا سوار قطار شدی؟»، «پانزده‌هزار نفر آنجا ایستاده بودید و مقابلتان فقط چند صد نفر نگهبان بود - چرا طغیان نکردید و به‌سمتشان حمله‌ور نشدید؟». اما حقیقت غم‌انگیز این است که این نکته اساساً بی‌پایه بود، چون گروه‌ها یا مردمان غیریهودی نیز متفاوت با این رفتار نکرده بودند. دیوید روسه،^۲ یکی از زندانیان سابق اردوگاه بوخن‌والد، شانزده سال پیش درحالی‌که هنوز تحت‌تأثیر مستقیم وقایع بود، پدیده‌ای را توصیف کرد که می‌دانیم در همه‌ی اردوگاه‌های تجمیع^۳ اتفاق می‌افتاده است: «شرط پیروزی اس.اس. این است که قربانی شکنجه‌شده، در حق خود روا بداند که بدون اعتراض به‌سوی طناب دار برده شود، خویشتن خود را چنان انکار و رها کند که تا نقطه‌ی

1. statehood

2. David Rousset

۳. این عبارت، برابر Concentration Camp گذاشته شده است که تاکنون در فارسی به اردوگاه، اردوگاه کار اجباری، اردوگاه تمرکز و حتی اردوگاه مرگ ترجمه شده است. در آلمان نازی و در جریان هولوکاست، چندین نوع اردوگاه یا کمپ مختلف وجود داشت که البته برخی مانند آشویتس کارکرد چندگانه داشتند: اردوگاه تجمیع (Concentration Camp)، اردوگاه کار اجباری (Forced Labor Camp)، اردوگاه مرگ یا مرکز کشتار (Extermination Camp)، اردوگاه انتقالی (Transit Camp) و اردوگاه اسرای جنگی (Prisoner of War Camp). -م.

تبدیل شد، اما نه در کشورهای عرب که علناً به صدها نفر از نازی‌ها پیشنهاد پناهندگی داده بودند. روابط مفتی اعظم با نازی‌ها طی جنگ راز سربه‌مهری نبود؛ مفتی امیدوار بود نازی‌ها در اجرای نوعی از «راه‌حل نهایی» در خاور نزدیک به او کمک کنند. از همین رو، روزنامه‌های دمشق و بیروت و قاهره و اردن، همدلی خود با آیشمن یا تأسفشان را از اینکه «او کار را تمام نکرد» پنهان نمی‌کردند؛ یک برنامه‌ی رادیویی در قاهره، در روز شروع محاکمه، بین نظراتش حتی یک نکته‌ی ضدآلمانی ملایم هم گنجانده بود و گلایه داشت که «در کل جنگ جهانی اخیر، حتی یک بار هم نشد که یک هواپیمای آلمانی بر فراز شهرکی یهودی‌نشین پرواز کند و بمبی روی آن بیندازد». همدلی ناسیونالیست‌های عرب با نازیسم انگشت‌نمای خاص و عام است، و دلایلش هم روشن است، پس نه بن‌گوریون و نه این محاکمه، برای «پیدا کردن» آن‌ها لازم نبود، چون هیچ‌وقت خودشان را پنهان نکرده بودند. این محاکمه صرفاً روشن کرد که همه‌ی شایعات درباره‌ی ارتباط آیشمن با حاج امین‌الحسینی، مفتی سابق اورشلیم، بی‌پایه بوده است. (آیشمن در جریان یک مراسم رسمی همراه با رؤسای سایر واحدها با مفتی آشنا شده بود). مفتی با وزارت خارجه‌ی آلمان و هیملر ارتباط نزدیکی داشت، اما این هم خبر جدیدی نبود.

اشاره‌ی بن‌گوریون به «ارتباط نازی‌ها و برخی حکام عرب» بی‌فایده بود، اما عدم اشاره‌اش به آلمان غربی کنونی در این موضوع، جای تعجب داشت. البته مایه‌ی قوت قلب بود شنیدن اینکه اسرائیل «آدناوئر^۱ را مسئول اعمال هیتلر نمی‌داند» و «از نظر ما هر فرد آلمانی محترم است، هرچند متعلق به همان ملتی است که بیست سال پیش به قتل میلیون‌ها یهودی کمک کرد، اما همچنان یک انسان محترم است». (البته هیچ اشاره‌ای به محترم‌بودن اعراب نشد). جمهوری فدرال آلمان، هرچند هنوز دولت اسرائیل را به رسمیت نشناخته - احتمالاً از ترس اینکه کشورهای عرب، آلمان اولبریخت^۲ را به رسمیت بشناسند - اما طی ده سال اخیر

→ وایمار و بعدها (پس از گذراندن سال‌ها تبعید در فرانسه و شوروی در دوره‌ی آلمان نازی) در تشکیل اولیه‌ی جمهوری دموکراتیک آلمان در آلمان شرقی نقش اساسی داشت. او به‌عنوان اولین دبیر حزب اتحاد سوسیالیستی از ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۱، تصمیم‌ساز اصلی در آلمان شرقی بود. -م.

۱. الیزابت یانگ-برول در بیوگرافی آرنست اشاره می‌کند که آرنست در نامه‌ای به ساموئل مرلین (مورخ مه ۱۹۶۵) نوشته، اسرائیلی‌ها از مدت‌ها قبل می‌دانستند آیشمن در آرژانتین پنهان شده، ولی آن وقت خاص را برای دستگیری او انتخاب کردند، چون افساد گرامت آلمان به اسرائیل رو به پایان بود. طبق گزارش‌هایی که در سال‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۶۶ در نشریاتی مانند اشپیگل و نیویورک‌تایمز منتشر شده، آدناوئر و بن‌گوریون توافق کرده بودند که محاکمه‌ی آیشمن بر شخص آیشمن متمرکز باشد و نازی‌های سابق که آزاد بودند و حتی سمت دولتی داشتند (خصوصاً دکتر هانس گلوبکه) برای شهادت به دادگاه احضار نشوند. در ازای آن، آلمان غربی قبول کرد تجهیزات نظامی و اسلحه در اختیار ارتش اسرائیل بگذارد. -م.

2. The Central Agency for the Investigation of Nazi Crimes

3. Erwin Schtülle

۱. Konrad Adenauer: سیاست‌مدار محافظه‌کار آلمانی از حزب دموکرات مسیحی آلمان بود. او از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۳۳ یعنی زمانی که به دستور دولت تازه به قدرت رسیده‌ی نازی از کار برکنار شد، شهردار کلن بود و هنگام بازدید هیتلر از این شهر دستور داده بود که پرچم نازی‌ها را پایین بکشند. آدناوئر در طول سلطه‌ی نازی‌ها بر آلمان دو دوره به زندان رفت. پس از جنگ، آدناوئر نخستین صدراعظم جمهوری فدرال آلمان (آلمان غربی) بود و از ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۳ بر آن کشور حکمرانی کرد. -م.

۲. Walter Ernst Ulbricht: سیاست‌مدار کمونیست آلمانی بود که در تشکیل حزب کمونیست در دوره‌ی ←

می خوردند که دادگاه‌های آلمان اغلبشان را قبلاً در فرایند نازی‌زدایی^۱ برکنار کرده بودند. یکی از آن‌ها ژنرال کارل وولف^۲ از اس.اس. بود، رئیس سابق ستاد شخصی هیملر. براساس سندی که در سال ۱۹۴۶ در نورنبرگ ارائه شد، وولف از شنیدن این خبر که «از دو هفته پیش، هر روز هزار نفر از اعضای قوم برگزیده سوار قطار می‌شوند» تا از ورشو به تربلینکا، یکی از مراکز کشتار در شرق برسد، «با شور و شوق خاصی» استقبال کرده بود. نفر بعد، ویلهلم کوپه^۳ بود که ابتدا کشتار با گاز را در خلمنو^۴ مدیریت می‌کرد و بعد جانشین فردریش ویلهلم کروگر^۵ در لهستان شده بود. کوپه، یکی از برجسته‌ترین چهره‌ها در میان رهبران ارشد اس.اس. که موظف بود لهستان را «یهودی‌زدایی» (*judenrein*) کند، در آلمان بعد از جنگ مدیر یک کارخانه‌ی شکلات‌سازی شده بود. گهگاه مجازات‌های شدیدی هم تعیین می‌شد، اما چندان دلگرم‌کننده نبود، چون برای کسانی از قبیل اریش فُندم باخ-زلفسکی^۶، ژنرال سابق رهبران ارشد اس.اس. و پلیس چنین احکامی می‌بُردند. او در سال ۱۹۶۱، به خاطر شرکت در پاکسازی روهم^۷ (۱۹۳۴) محاکمه و به سه سال و نیم {کار اجباری با اعمال شاقه} محکوم شده بود؛ سپس در سال ۱۹۶۲ به قتل شش کمونیست آلمانی در سال ۱۹۳۳ متهم شد که هیئت‌منصفه او را در این فقره مجرم شناخت و به حبس ابد محکوم کرد. در هیچ‌یک از این دو کیفرخواست به این نکته

۱. Entnazifizierung: اقدامی از سوی متفقین بود که در جریان آن تلاش می‌شد ایدئولوژی نازی از جامعه، فرهنگ، رسانه‌ها، اقتصاد، قوه قضائیه و سیاست آلمان و اتریش به‌کلی زدوده شود. این اقدام با عزل اعضای حزب نازی و اس.اس. از مناصب مهم و انحلال کلیه‌ی سازمان‌ها و تشکلهای مرتبط با نازیسم انجام شد. به علت حجم بسیار بالای پرونده‌های قضائی ناشی از نازی‌زدایی، دادگاه‌های آلمان تصمیم گرفتند رسیدگی به پرونده‌ها را تسریع کنند، مثلاً اعلام کردند اعضای حزب نازی که متولد ۱۹۱۹ به بعد هستند تبرئه می‌شوند، چون مغزشان را شست‌وشو داده بوده‌اند یا بسیاری از اعضای فعال حزب نازی را به دلیل اینکه مرتکب اعمال بسیار خشن و شدید نشده بودند جزء دسته‌بندی‌های بی‌خطر گذاشتند و تبرئه کردند. -م.

2. Karl Wolff

3. Wilhelm Koppe

4. Chelmo

5. Friedrich-Wilhelm Krüger

6. Erich von dem Bach-Zelewski

۷. Rohm rebellion: در ژوئن ۱۹۳۴، هیتلر که خشونت‌های خیابانی و خودسرانه‌ی گارد ضربت (اس.آ.) را به زبان خود می‌دید، به تحریک هرمان گورینگ و هاینریش هیملر، تصمیم گرفت در جریان عملیاتی به نام «شب دشمن‌های بلند» (*Nacht der langen Messer*)، ارنست روهم (فرمانده گارد ضربت اس.آ.) و عده‌ی زیادی از اعضای این گارد را به قتل رسانده و پاکسازی کند. پس از پاکسازی این افراد، دستگاه پروپاگاندا نازی ماجرا را بدین شکل روایت کرد که این افراد قصد کودتا به رهبری ارنست روهم را داشته‌اند، از این رو قتل آن‌ها اقدامی پیشگیرانه بوده است. -م.

تعیین جایزه برای [معرفی و] بازداشت جنایت‌کاران سرشناس.

نتیجه شگفت‌انگیز بود. هفت ماه پس از رسیدن آیشمن به اورشلیم و چهار ماه قبل از آغاز محاکمه‌ی او، بالاخره توانستند ریشارت بائر^۱ - جانشین رودلف هُس^۲ در سمت فرماندهی آشویتس - را دستگیر کنند. بلافاصله پس از آن، اغلب اعضای گروه موسوم به «آیشمن کوماندو» هم دستگیر شدند - فرانتس نواک^۳ که در اتریش زندگی می‌کرد و چاپخانه داشت، دکتر اوتو هونشه^۴ که در آلمان غربی سکنی گزیده بود و وکالت می‌کرد، هرمان کرومی^۵ که داروفروش شده بود؛ گوستاف ریشتر^۶ مشاور سابق امور یهودیان در رومانی، و ویلی زوف^۷ که همین سمت را در آمستردام داشت. هر چند شواهد موجود علیه آن‌ها سال‌ها قبل در کتاب‌ها و مجلات آلمان منتشر شده بود، ولی حتی یک نفرشان هم لازم ندیده بود با اسم و رسم جعلی زندگی کند. برای اولین بار پس از پایان جنگ، روزنامه‌های آلمانی لبریز از گزارش‌هایی درباره‌ی محاکمه‌ی جنایت‌کاران نازی شده بود که همگی مرتکب کشتار جمعی شده بودند (بعد از مه ۱۹۶۰، ماه دستگیری آیشمن، فقط قتل درجه‌ی اول قابل پیگرد قضائی بود، همه‌ی جرائم دیگر مشمول مرور زمان شده بودند؛ که در مورد قتل، بیست سال بود). اگره دادگاه‌های محلی از رسیدگی به این جنایات، صرفاً در مجازات‌های فوق‌العاده سبکی که برای متهمان تعیین می‌شد خودنمایی می‌کرد. (مثلاً دکتر اوتو برادفیش^۸ از اعضای آینزاتس‌گروپن^۹، واحدهای سیار کشتار اس.اس. در شرق، به ده سال کار اجباری با اعمال شاقه محکوم شد، دکتر اوتو هونشه، کارشناس حقوقی آیشمن، شخصاً مسئول اخراج حدود ۱۲۰۰ یهودی مجارستانی در آخرین روزهای {جنگ} که دست‌کم ۶۰۰ نفرشان کشته شدند، به پنج سال کار اجباری با اعمال شاقه محکوم شد؛ و یوزف لشت‌هالر^{۱۰} که سکنه‌ی یهودی شهرهای اسلوتسک و اسمولویچی در روسیه را «تصفیه» کرده بود، به سه سال و نیم کار اجباری با اعمال شاقه). در میان بازداشتی‌های جدید، افراد برجسته‌ی دوران نازی هم به چشم

1. Richard Baer

2. Rudolf Höss

3. Franz Novak

4. Otto Hunsche

5. Hermann Krume

6. Gustav Richter

7. Willi Zöpf

8. Otto Bradfisch

9. Einsatzgruppen

10. Joseph Lechthaler

چهار سال محکوم کرد که دو سال و نیم آن را تا همان موقع، در زندان و در انتظار محاکمه، تحمل کرده بود. با وجود تمام این‌ها، هیچ تردیدی نیست که محاکمه‌ی آیشمن، فراگیرترین پیامدهای خود را در آلمان به‌جا گذاشت. رویکرد مردم آلمان به گذشته‌ی خودشان، موضوعی که تمام متخصصان مسئله‌ی آلمان پانزده سال در باب آن سردرگم مانده بودند، نمی‌توانست شفاف‌تر از این نشان داده شود: خود مردم اهمیت چندانی نمی‌دادند، و مشخصاً مشکلی با زندگی آزادانه‌ی قاتلان در کشورشان نداشتند، چراکه {از نظر مردم آلمان} بعید بود هیچ‌یک از آن‌ها با اراده‌ی آزاد خود دست به قتل زده باشد؛ اما نشان دادند که اگر افکار عمومی جهان - یا به قول خود آلمانی‌ها، آوس لندا^۱ که کل کشورهای خارج از آلمان را در یک اسم مفرد جمع می‌کند - سرسختی به خرج دهد و خواستار مجازات این افراد شود، مردم آلمان هم کاملاً حاضر به پذیرش موضوع هستند، حداقل تا نقطه‌ای مشخص.

صدراعظم، آدناوئر، این سرافکندگی را پیش‌بینی و ابراز نگرانی کرده بود که این محاکمه «دوباره همه‌ی ترس‌ها و وحشت‌ها را به غلیان درمی‌آورد» و موج جدیدی از احساسات آلمانی‌ستیزی را در سراسر جهان به راه خواهد انداخت، که البته همین‌طور هم شد. طی ده ماهی که اسرائیل مقدمات محاکمه را تدارک می‌دید، آلمان تلاش می‌کرد خود را در مقابل نتایج قابل پیش‌بینی محاکمه آماده کند و با اشتیاقی بی‌سابقه به تعقیب و محاکمه‌ی جنایت‌کاران نازی در داخل کشور مشغول بود. اما مقامات آلمان و بخش چشمگیری از افکار عمومی {آلمان} هرگز خواستار استرداد آیشمن نشدند، با آنکه اقدامی ظاهراً بدیهی بود، چون هر دولت خودفرمانی در خصوص حق محاکمه‌ی مجرمان خودش، غیرت و حمیت به خرج می‌دهد. (موضع رسمی دولت آدناوئر مبنی بر اینکه طرح چنین درخواستی ممکن نیست چون هیچ معاهده‌ی استردادی میان اسرائیل و آلمان وجود ندارد، بی‌اعتبار است؛ نبود معاهده فقط بدین معنا بود که کسی نمی‌توانست اسرائیل را وادار به استرداد کند. فریتس باوئر^۲ دادستان کل ایالت هسن، متوجه این نکته شد و از دولت فدرال در بُن رسماً درخواست کرد که روند استرداد را شروع کنند، اما احساسات آقای باوئر در این مسئله، احساسات یک یهودی آلمانی بود، و افکار عمومی آلمان با احساسات

اشاره نشده بود که باخ-زلفسکی، فرمانده گروه‌های ضدچریک در جبهه‌ی شرق بوده و در کشتار یهودیان مینسک و موژلیف در روسیه‌ی سفید هم شرکت داشته است. آیا دادگاه‌های آلمانی، به این بهانه که جنایات جنگی اصلاً جنایت نیستند، باید قائل به «تمایز قومیتی» باشند؟ یا شاید چنین مجازات شدیدی، دست‌کم در دادگاه‌های پس از جنگ در آلمان، از این بابت تعیین شد که باخ-زلفسکی در زمره‌ی معدود افرادی بود که پس از کشتارهای دسته‌جمعی، واقعاً دچار فروپاشی روانی شد و تلاش کرده بود از یهودیان در مقابل آینزاس‌گروپن محافظت کند و در نورنبرگ به نفع دادستانی شهادت داده بود؟ همچنین باخ-زلفسکی تنها شخص در این گروه بود که در سال ۱۹۵۲ علناً به ارتکاب کشتار جمعی اعتراف کرد، اما هرگز به این خاطر تحت تعقیب قرار نگرفت.

امید چندانی به تغییر این وضع نیست، حتی با اینکه دولت آدناوئر مجبور شده است بیش از صدوچهل قاضی و دادستان را از دستگاه قضائی کنار بگذارد، علاوه بر عده‌ی زیادی از افسران پلیس که سوابقشان بیش از حد مفتضح است. وولفگانگ ایمروار فرانکل^۱ دادستان ارشد دیوان عالی فدرال هم کنار گذاشته شده است، چون وقتی از گذشته‌ی نازی‌اش پرسیدند، برخلاف نام میانی اش^۲ صراحت چندانی به خرج نداد. تخمین زده‌اند که از یازده‌هزاروپانصد قاضی در جمهوری فدرال^۳ {آلمان}، پنج‌هزار نفر در دادگاه‌های رژیم هیتلر فعال بوده‌اند. در نوامبر ۱۹۶۲، اندکی پس از پاکسازی دستگاه قضائی و شش ماه بعد از ناپدیدشدن نام آیشمن از اخبار، بالاخره محاکمه‌ی مارتین فلنتس^۴ در دادگاهی تقریباً خالی در فلنسبورگ برپا شد. فلنتس که در دوران نازی رهبر ارشد اس.اس. و پلیس، و در دوران آدناوئر یکی از اعضای برجسته‌ی حزب دموکراتیک آزاد آلمان بود، چند هفته پس از دستگیری آیشمن، در ژوئن ۱۹۶۰ بازداشت شد. او به مشارکت و برعهده‌داشتن بخشی از مسئولیت قتل چهل‌هزار یهودی در لهستان متهم شده بود. پس از ادای شهادت‌های مفصلی که بیش از شش هفته طول کشید، دادستان حداکثر مجازات را برای او تقاضا کرد، یعنی محکومیت ابد به کار اجباری با اعمال شاقه. نهایتاً دادگاه فلنتس را به

1. Wolfgang Immerwahr Frankel

۲. نام میانی فرانکل، ایمروار (Immerwahr) در زبان آلمانی به معنای همیشه راست‌گو است. -م.

3. Bundesrepublik

4. Martin Fellenz

نهایی بود؛ همدستی تمام کارمندان دولت در وزارتخانه‌های کشور، کادر و ستاد کل نیروهای مسلح، قوه قضائیه و عالم تجارت. آقای هاوزنر عملکرد دادستانی را چنان از مسیر خود خارج کرده بود که شاهدهی پس از شاهد دیگر در جایگاه قرار می‌گرفت و به چیزهایی شهادت می‌داد که هر چند وحشتناک و واقعی بودند، اما کمترین ارتباطی با اعمال متهم {آیشمن} نداشتند. در عین حال، دادستانی از پرداختن به یک موضوع به شدت جنجالی، با دقت تمام خودداری می‌کرد: همدستی‌ای تقریباً همگانی که از سطح درجات عضویت در حزب نازی به مراتب فراتر رفته بود. (قبل از محاکمه، شایعات گسترده‌ای پخش شده بود که آیشمن «چندصد شخصیت برجسته‌ی جمهوری فدرال را به‌عنوان همدستان خود» نام برده است، اما این شایعات حقیقت نداشت. آقای هاوزنر در نطق آغازینش، به «همدستان آیشمن در این جنایت» اشاره کرد «که نه گانگستر بودند و نه مردانی از دنیای تبه‌کاران»، و قول داد که «با آن‌ها رودررو خواهیم شد - با پزشکان و وکلا، دانش‌پژوهان، بانکداران، و اقتصاددانان - اعضای شوراهایی که رأی به سرب‌نیست‌کردن یهودیان دادند». این قول عملی نشد، و اساساً به این شکلی که مطرح شد عملی نبود. چون هرگز «شورایی که رأی بدهد» وجود نداشت، و «مقامات بلندپایه‌ی ردپوش با مدارک آکادمیک» هرگز تصمیم به سرب‌نیست‌کردن یهودیان نگرفته بودند، آن‌ها فقط دور هم جمع می‌شدند تا برای برداشتن گام‌های لازم برای اجرای دستور صادره از جانب هیتلر، برنامه‌ریزی کنند). با این حال، یکی از این موارد در دادگاه مطرح شد: مورد دکتر هانس گلوبکه^۱ یکی از نزدیک‌ترین مشاوران آدناوئر که بیش از بیست و پنج سال پیش، همراه با شخصی دیگر، تفسیری ننگین بر قوانین نورنبرگ نوشت و مدتی بعد هم این ایده‌ی درخشان را در انداخت که همه‌ی یهودیان آلمانی باید مجبور شوند نام میانی خود را «اسرائیل» یا «سارا» بگذارند. اما اسم آقای گلوبکه - و فقط اسم او - در دادگاه اورشلیم از سوی وکیل مدافع مطرح شد، و همین کار هم احتمالاً فقط به امید آن بود که دولت آدناوئر را برای شروع درخواست استرداد، «متقاعد» کنند. در هر حال، جا داشت مشاور ارشد^۲ سابق وزارت کشور و دبیر دائم^۳ فعلی در دفتر

او همراه نبود؛ دولت فدرال در بُن نه تنها درخواست او را رد کرد، بلکه اساساً چندان وقعی ننهاده و از این پیشنهاد پشتیبانی نکرد. استدلال دیگر علیه استرداد از جانب ناظرانی مطرح می‌شد که دولت آلمان غربی به اورشلیم فرستاده بود؛ آن‌ها می‌گفتند آلمان مجازات اعدام را لغو کرده، پس قادر به تعیین مجازاتی نیست که آیشمن سزاوار آن باشد. نظر به ارفاقی که دادگاه‌های آلمان نسبت به عاملان نازی کشتارهای جمعی نشان داده بودند، دشوار است که احتمال سوءنیت^۱ را در این استدلال کنار بگذاریم. همان‌طور که جی. جی. یانزن^۲ در هفته‌نامه‌ی رای‌نیشر مرکور^۳ [مورخ ۱۱ اوت ۱۹۶۱] اشاره کرده است، مطمئناً بزرگ‌ترین خطر سیاسی محاکمه‌ی آیشمن در آلمان، تبرئه‌شدن او به علت فقدان نیت مجرمانه بود.

جنبه‌ی دیگری هم در این مسئله وجود دارد که ظریف‌تر و به جهت سیاسی مهم‌تر است. بیرون‌کشیدن جنایت‌کاران و قاتلان از مخفیگاهشان یک بحث است و اینکه آن‌ها را در عرصه‌ی عمومی، برجسته و رو به ترقی ببینیم، بحثی دیگر. شمار افرادی که در دولت‌های فدرال و ایالتی، و به‌طور کلی در مناصب دولتی مشغول به کارند و کارنامه‌ی حرفه‌ای‌شان در دوران رژیم هیتلر شکوفا شده، خارج از حد شمار است. بله البته، اگر دولت آدناوئر برای به‌کار گرفتن کارگزارانی که پیشینه‌ی مفتضح نازی داشتند بیش از حد حساسیت به خرج می‌داد، شاید اصلاً دولتی تشکیل نمی‌شد. چون حقیقت امر، دقیقاً برخلاف تأکید دکتر آدناوئر است که می‌گوید فقط «درصد نسبتاً کمی» از آلمانی‌ها نازی بوده‌اند و «اکثریت قاطع خوشحال می‌شدند که هر موقع از دستشان ساخته بود کمکی به هموطنان یهودی خود بکنند». (دست‌کم یک روزنامه‌ی آلمانی به نام فرانکفورتر روندشاو^۴ این سؤال بدیهی را، بسیار دیرتر از آنچه باید، از خود پرسید: چرا این همه کسانی که برای مثال باید از سوابق دادستان ارشد^۵ باخبر بوده باشند، ساکت ماندند؟ و بعد به جوابی حتی بدیهی‌تر رسید: «چون احساس می‌کردند خودشان هم مجرم‌اند»). منطق محاکمه‌ی آیشمن، چنان‌که بن‌گوریون می‌فهمید - یعنی تأکید بر مسائل کلی به قیمت کنار گذاشتن دقت‌های حقوقی - مستلزم افشای همدستی همه‌ی مأموران و مقامات آلمانی در راه‌حل

1. Dr. Hans Globke
3. Staatssekretär

2. Ministerialrat

1. bad faith
3. Rheinischer Merkur

2. J. J. Jansen
4. Frankfurter Rundschau

۵. منظور وولفگانگ ایمروار فرانکل است. - م.

صدر اعظم آدانوئر، بیشتر از مفتی سابق اورشلیم در تاریخ مصائبی که نازی‌ها بر سر یهودیان آورده بودند، ایفای نقش کند.

چون در چشم دادستان، این تاریخ بود که در کانون محاکمه قرار داشت. «در این محاکمه‌ی تاریخی، نه فقط یک فرد، و نه فقط رژیم نازی، بلکه یهودستیزی در سراسر تاریخ است که در جایگاه متهم ایستاده است». این جوی بود که بن‌گوریون برای دادگاه تعیین کرد و آقای هاووزنر هم وفادارانه از آن پیروی می‌کرد؛ او نطق آغازینش را (که سه جلسه به طول انجامید) با فرعون مصر و فرمان‌ها مان^۱ «برای نابودی، قتل و سر به نیست کردن یهودیان» شروع کرد. سپس با نقل قول از حزقیال ادامه داد: «و آن‌گاه که من [پروردگار] از کنار تو گذر کردم و تو را در خون خویش غوطه‌ور دیدم، تو را گفتم: ای در خون خویش غلطیده، زنده شو!»^۲ و توضیح داد که این کلمات را باید «دستوری دانست که از بدو ظهور این ملت در صحنه‌ی تاریخ، پیش روی ایشان بوده است». اما روایت تاریخی او ضعیف و خطابه‌اش بی‌مایه بود؛ بدتر از آن، آشکارا با هدف محاکمه‌ی آیشمن تعارض داشت، چون تلویحاً به این معنا بود که شاید آیشمن صرفاً مجری بیگناه تقدیری مرموز و محتوم یا حتی یهودستیزی بوده است، که شاید {وجودش} برای هموار کردن کوره‌راه «مسیر خون‌آلودی که این مردم پیموده‌اند» تا تقدیر خود را به فرجام برسانند، ضرورت داشته است. چند جلسه بعد، وقتی پروفسور سالو و. باژن^۳ از دانشگاه کلمبیا در خصوص تاریخ متأخر یهودیان اروپای شرقی شهادت داد، دکتر سرواتیوس دیگر نتوانست مقاومت کند و این سؤالات واضح را پرسید: «چرا این همه شوربختی بر سر مردم یهود ریخته است؟» و «فکر نمی‌کنید در بنیاد تقدیر این مردم عللی غیر عقلانی نهفته است؟ انگیزه‌هایی فراتر از فهم یک انسان؟». آیا احتمالاً چیزی شبیه به «روح تاریخ، که تاریخ را... بدون اثرگذاری انسان‌ها به پیش می‌راند» وجود ندارد؟ آیا آقای هاووزنر اساساً با «مکتب

حقوق تاریخی»^۱ - تلمیحی به هگل - هم‌نظر نیست و آیا او نشان نداده است که «اعمال رهبران همیشه به هدف و مقصدی که خواسته‌اند منتهی نمی‌شود؟... در اینجا، قصد بر نابودی مردم یهود بود، اما هدف محقق نشد و یک دولت جدید شکوفا پا به اقلیم وجود گذاشت». استدلال وکیل مدافع حالا به شکل خطرناکی به جدیدترین مفهوم یهودستیزانه درباره‌ی بزرگان صهیون^۲ نزدیک شده بود که چند هفته قبل، معاون وزیر خارجه‌ی مصر، حسین ذوالفقار صبری، در مجلس ملی آن کشور با جدیت تمام مطرح کرده بود: هیتلر در کشتار یهودیان بی‌گناه بود؛ او قربانی صهیونیست‌ها شد که «او را مجبور به ارتکاب این جرائم کردند تا در نهایت بتوانند به هدفشان - ایجاد دولت اسرائیل - دست یابند». با این تفاوت که دکتر سرواتیوس، به تأسی از فلسفه‌ی تاریخی که دادستان تشریح کرده بود، تاریخ را در جایگاهی نشانده بود که معمولاً به بزرگان صهیون اختصاص داده می‌شود.

به‌رغم نیات بن‌گوریون و تمام تلاش‌های دادستان، همچنان یک فرد در جایگاه متهم باقی بود، فردی از گوشت و خون؛ و هر چند بن‌گوریون «اهمیت نمی‌داد چه حکمی علیه آیشمن صادر می‌شود»، بدون شک تنها وظیفه‌ی دادگاه اورشلیم، صدور حکم بود.

۱. هامان یکی از شخصیت‌های کتاب استر در عهد عتیق است. او وزیر آشورش (نام پادشاه ایران در عهد عتیق: خشایار) بود. پس از رسیدن هامان به وزارت، تمام خدم و حشم پادشاه باید به او تعظیم می‌کردند، اما مُردخای حاضر به این کار نشد. هامان خشمگین شد و به دلیل یهودی بودن مردخای، آشورش را قانع کرد که تمامی یهودیان در امپراتوری ایران کشته شوند. ملکه‌ی استر، همسر پادشاه و دختر عموی مردخای، این توطئه را خنثی کرد و هامان عاقبت به فرمان پادشاه به دار آویخته شد. -م.

۲. سفر حزقیال ۶: ۱۶ -م.

3. Salo W. Baron

1. "the school of historical law"

2. Elders of Zion



..... برجی برای هم‌زبانی.....



borjbooks

www.borjbooks.ir



کاغذ استفاده شده برای چاپ
این کتاب، از منابع سازگار با
محیط زیست تهیه شده است.